



۳۰ تجربه

برای نه به مذاکره با آمریکا

۳۰ تجربه

برای نه به مذاکره با آمریکا

نویسنده: یعقوب ربیعی

معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

چاپ: مرکز چاپ سپاه

✽ اسفند ۱۴۰۳ ✽ شمارگان ۳۰۰۰ نسخه

فهرست

- تجربه اول؛ حضور خیرخواهانه یا نفوذ سلطه‌طلبانه!..... ۱۰
- تجربه دوم؛ ۱۳ آبان یا ۲۸ مرداد؟..... ۱۳
- تجربه سوم؛ تماس ریچارد..... ۱۵
- تجربه چهارم؛ هایزر در تهران..... ۱۷
- تجربه پنجم؛ تصمیم در گوادلوپ..... ۲۰
- تجربه ششم؛ از خلیج خوک‌ها تا کابل..... ۲۳
- تجربه هفتم؛ فریبکاری در الجزایر..... ۲۶
- تجربه هشتم؛ جنگ تحمیلی آمریکایی!..... ۲۸
- تجربه نهم؛ جورج دروغگو!..... ۳۱
- تجربه دهم؛ لگد به همکاری نفتی!..... ۳۴
- تجربه یازدهم؛ خروج از دو باتلاق..... ۳۷
- تجربه دوازدهم؛ گروکشی در خیابان..... ۴۰
- تجربه سیزدهم؛ قهقهه‌های دروغین!..... ۴۳
- تجربه چهاردهم؛ داسیلوا در تهران..... ۴۶
- تجربه پانزدهم؛ تقریباً هیچ!..... ۴۷
- تجربه شانزدهم؛ عبرت‌های برجام صنعت ۳..... ۵۰

- تجربه هفدهم؛ استراتژی مَدمن ! ۵۲
- تجربه هجدهم؛ فرمان قفل شد ۵۴
- تجربه نوزدهم؛ ما هم مخالفیم! ۵۷
- تجربه بیستم؛ دونالد بایدن؟! ۶۱
- تجربه بیست و یکم؛ بی بی و دوا ۶۴
- تجربه بیست و دوم؛ اول ضربه، بعد مذاکره! ۶۷
- تجربه بیست و سوم؛ یادداشت سیاه؟! ۷۰
- تجربه بیست و چهارم؛ ۱۸ فرمان ۷۳
- تجربه بیست و پنجم؛ عقلانیت، هوشمندی و شرافت ۷۶
- تجربه بیست و ششم؛ منطق نور ۸۰
- تجربه بیست و هفتم؛ شطرنج بدون گوریل! ۸۳
- تجربه بیست و هشتم؛ ترکیب آهن و اراده ۸۷
- تجربه بیست و نهم؛ مسئله کارآمدی ۹۰
- تجربه سی ام؛ صیانت از همدلی ۹۳
- سخن پایانی ۹۷

مقدمه

طرح مذاکره مستقیم با آمریکا مدتی است در جامعه و میان افکار عمومی مردم می‌چرخد و مخالفان و موافقانی دارد که هر کدام از آنها تلاش می‌کنند روایت و تحلیل خود را از چرایی موافقت و مخالفت با مذاکره مستقیم با آمریکا در زمان تصدی دولت دونالد ترامپ ارائه دهند و از طریق اهرم فشار مطالبه عمومی این خط را جا بیندازند. این در حالی است که جمهوری اسلامی هیچ‌گاه از مذاکره سیاسی برای کسب، حفظ و تقویت منافع و مصالح مردم ایران غفلت نکرده و همواره با کشورهای مختلف دنیا به جز رژیم صهیونیستی که آن را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را غاصب سرزمین و حقوق ملت فلسطین می‌داند، در حوزه‌های مختلف مذاکره کرده است. جمهوری اسلامی با کشور آمریکا هم مذاکرات متعددی را در موضوعات گوناگون انجام داده است.

این روزها شاهد نوعی مهندسی اذهان و افکار عمومی در فضای سیاسی و رسانه‌ای هستیم که با روایت‌های موجز و مختصر به دنبال القا و ارائه این تصویر هستند که ایران در وضعیت کنونی به شدت ضعیف شده است و تحریم‌ها و راهبرد فشار حداکثری ترامپ هم می‌تواند این شرایط را بغرنج‌تر کند؛ لذا عاقلانه است که به جای تحریک ترامپ به برخورد

خشن و اعمال سیاست مهار و فشار حداکثری، از فرصت مذاکره که خود آمریکایی‌ها مطرح می‌کنند، استفاده کرد؛ چرا که روحیه کاسب کارانه و رویکرد تجارت سیاسی ترامپ به مسائل فیما بین او کرایین و روسیه و اسرائیل و حماس نشان می‌دهد که وی قبل از برخورد دنبال مذاکره است.

این نگاه البته مخالفان جدی و قاطعی دارد که در رأس همه آنها رهبر معظم انقلاب است که در دیدار اخیرشان با جمعی از فرماندهان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش (۱۴۰۳/۱۱/۱۹) درباره مذاکرات تأکید کردند: «و اما بحث مذاکره؛ چند وقت است می‌شنوید در روزنامه، در فضای مجازی، در سخنان این و آن، بحث می‌شود از مذاکره دولت. خب، آنچه مورد بحث این بحث‌کنندگان است – چه در داخل، چه در خارج – مذاکره با آمریکا است. اسم مذاکره را می‌آورند که «آقا! مذاکره چیز خوبی است»، انگار کسی مخالف با خوب بودن مذاکره است! امروز وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران یکی از پُرکارترین وزارت خارجه‌هاست. کارش همین است دیگر؛ با کشورهای دنیا – شرقی، غربی، همه‌جور – مذاکره میکنند، رفت و آمد می‌کنند، حرف می‌زنند، قرارداد می‌بندند؛ استثنایی که وجود دارد آمریکا است. البته رژیم صهیونیستی را اسم نمی‌آورم، چون دولت نیست؛ رژیم صهیونیستی یک باند جنایت‌کاری هستند که آمدند یک سرزمینی را غصب کردند،

صفحه ۶

دارند جنایت می کنند؛ او محلّ کلام نیست. استثنا آمریکا است. چرا استثنا است؟ علت چیست؟ اولاً مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد؛ این را باید ما درست بفهمیم. این جور به ما وانمود نکنند که اگر نشستیم پشت میز مذاکره با آن دولت، فلان مشکل یا فلان مشکل حل می شود؛ نخیر، از مذاکره با آمریکا هیچ مشکلی حل نمی شود. دلیل: تجربه. ما در دهه ۹۰ نشستیم حدود دو سال با آمریکا مذاکره کردیم - البته آمریکا تنها نبود؛ چند کشور دیگر هم بودند، لکن محور آمریکا بود، عمدتاً آمریکا بود - دولت آن روز ما نشست مذاکره کرد، رفتند، آمدند، نشستند، برخاستند، مذاکره کردند، گفت و گو کردند، خندیدند، دست دادند، رفاقت کردند، همه کار کردند، یک معاهده‌ای هم تشکیل شد؛ در این معاهده، طرف ایرانی خیلی هم سخاوت به خرج داد، خیلی امتیاز داد به طرف مقابل، اما همان معاهده را آمریکایی‌ها عمل نکردند؛ همین شخصی که حالا الان سر کار است، این معاهده را پاره کرد؛ گفت پاره می کنم و کرد؛ عمل نکردند. قبل از این هم که او بیاید، همان‌هایی که این معاهده با آنها انجام گرفته بود به معاهده عمل نکردند؛ معاهده برای این بود که تحریم‌های آمریکا برداشته بشود، [اما] تحریم‌های آمریکا برداشته نشد. در مورد سازمان ملل هم یک استخوانی لای زخم گذاشتند که مثل تهدیدی همیشه بالای سر ایران وجود داشته باشد. این معاهده، محصول مذاکره‌ای است که به نظرم دو

سال - یا بیشتر یا کمتر - طول کشید. خب این تجربه است دیگر؛ از این تجربه استفاده کنیم. مذاکره کردیم، امتیاز دادیم، کوتاه آمدیم، اما نتیجه‌ای را که مقصودمان بود به دست نیاوردیم؛ همین معاهده را هم با همه این نقص‌هایی که داشت، طرف مقابل باز خراب کرد، نقض کرد، پاره کرد. با یک چنین دولتی مذاکره نباید کرد؛ مذاکره کردن عاقلانه نیست، هوشمندانه نیست، شرافتمندانه نیست.»

حال در این نوشته می‌خواهیم در میان روایت‌ها و تجربه‌های عملی تورقی بزنیم که به نوعی گویا و اثبات‌کننده دلیل و منطق ممنوعیت مذاکره با آمریکا است. تأمل و تعمق در این تجربه‌های عملی و تاریخی از گذشته دور حتی قبل از انقلاب اسلامی تا تجربه‌های نزدیکی همانند معاهده بی‌فرجام برجام، نشان می‌دهد که مشکل آمریکا با «ایران قوی» است؛ چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب. البته با فرهنگ و ایدئولوژی انقلاب اسلامی مسلماً بر حجم خصومت‌ها و دشمنی‌های آمریکا و غرب با ایران پس از انقلاب به واسطه نقش الگویی و الهام‌بخشی انقلاب اسلامی به سایر ملل دنیا به ویژه جهان اسلام در موضوع سلطه‌ستیزی و ایستادن در مقابل ظلم و سلطه آمریکایی بیشتر هم افزوده شده است. در چنین وضعیتی، راه پایدار برون‌رفت از این شرایط این است که اولاً، در پرتو جهاد تبیین از بزرگ‌نمایی‌های دروغین و اغواگری‌های رسانه‌ای و سیاسی آمریکا با هدف خالی کردن دل مردم با توسل به ناامیدسازی،

اختلاف افکنی و هراس افکنی پرده برداشته شود و ثانیاً، این ضرورت که باید ایران با اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهای متقن و درست روز به روز در تقویت قدرت درونی و رساندن ایران به موقعیت تعیین کنندگی در معادلات منطقه‌ای و جهانی تلاش کند، هم به مردم و هم به عنوان تکلیف واجب عملی امروز برای مسئولان تبیین شود.

معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

تجربه اول؛ حضور خیر خواهانه یا نفوذ سلطه طلبانه!

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران درگیر تحولات سیاسی و اجتماعی عمیقی بود. در این میان، حضور خارجی‌ها در ایران، به ویژه قدرت‌های بزرگ اروپایی، مانند روسیه و بریتانیا، به موضوعی پرتنش تبدیل شده بود. در این میان، آمریکا به منزله قدرتی نوظهور و به ظاهر بی طرف وارد صحنه شد. حضور آمریکایی‌ها در ایران در آن دوران، با چهره‌ای خیرخواهانه و انسان‌دوستانه آغاز شد، اما به مرور زمان، این حضور با ابهامات و پرسش‌هایی همراه شد که تا امروز مورد بحث مورخان است.

یکی از نخستین چهره‌های آمریکایی شناخته شده در ایران، «ویلیام مورگان شوستر» بود. شوستر، حقوق‌دان و اقتصاددان آمریکایی، در سال ۱۹۱۱ به دعوت دولت ایران برای اصلاح امور مالی و اقتصادی کشور وارد تهران شد. او به عنوان خزانه‌دار کل ایران منصوب شد و تلاش کرد سیستم مالیاتی و اداره مالی کشور را ساماندهی کند. شوستر با شجاعت و تعهدی قابل توجه، با فساد و نفوذ خارجی‌ها، به ویژه روسیه و بریتانیا مقابله کرد. اقدامات او سبب شد تا روسیه و بریتانیا به شدت علیه او موضع بگیرند و در نهایت، با فشارهای سیاسی، شوستر مجبور به ترک ایران شد. هرچند حضور او کوتاه بود، اما به

منزله نمادی از تلاش آمریکایی‌ها برای کمک به ایران در جهت استقلال و اصلاحات داخلی به یادگار ماند.

در کنار شوستر، چهره دیگری که نامش در تاریخ ایران ثبت شد، «هوارد باسکرویل» بود. باسکرویل، معلم جوان آمریکایی، در تبریز به تدریس مشغول بود. او در جریان جنبش مشروطه‌خواهی ایران، به «ستارخان» از رهبران مشروطه‌طلبان تبریز، پیوست و در کنار او با نیروهای استبداد مبارزه کرد و در کنار نیروهای آزادیخواه آذربایجان کشته شد. علاوه بر این افراد، حضور میسیونرها و نیروهای آموزشی آمریکایی نیز در ایران قابل توجه بود. میسیونرهای آمریکایی، به ویژه از کلیساهای پروتستان، از اواسط قرن نوزدهم به ایران آمدند و به فعالیت‌های آموزشی و بهداشتی مشغول شدند. بسیاری از مورخان این حضورها را با دیده تردید نگریسته‌اند.

حضور آمریکایی‌ها در ایران، با وجود ظاهر خیرخواهانه‌اش، از سوی برخی مورخان با تردید نگریسته شده است. برخی معتقدند که این حضور، هرچند در ابتدا با انگیزه‌های انسانی و اصلاح‌طلبانه همراه بود، اما به مرور زمان به ابزاری برای نفوذ و بسط قدرت ملی آمریکا تبدیل شد. به عنوان مثال، فعالیت‌های میسیونرها و نیروهای آموزشی، هرچند به ظاهر در جهت کمک به مردم ایران بود، اما در عمل به گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی آمریکا در

ایران کمک کرد. برخی مورخان نیز معتقدند حضور آمریکایی‌ها در ایران، بخشی از استراتژی بزرگ‌تر آمریکا برای حضور در خاورمیانه و مقابله با نفوذ قدرت‌های اروپایی، مانند روسیه و بریتانیا بود.

تجربه دوم؛ ۱۳ آبان یا ۲۸ مرداد؟

آیا دشمنی ایران و آمریکا از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و تسخیر سفارت آمریکا در تهران آغاز شد؟ پاسخ کوتاه و صریح این است: خیر. دشمنی آمریکا با ایران ریشه‌های عمیق‌تری دارد که به دهه‌ها پیش از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد. برای درک این موضوع، باید به سال‌های نخستین دهه ۱۳۳۰ و دوران دولت محمد مصدق بازگردیم؛ دورانی که نقطه عطفی در روابط ایران و آمریکا و آغازگر بدبینی عمیق ایرانی‌ها نسبت به سیاست‌های آمریکا بود. «محمد مصدق» نخست‌وزیر محبوب و ملی‌گرای ایران، در سال ۱۳۳۰ به قدرت رسید. او نماد مبارزه برای استقلال ایران و مخالفت با نفوذ خارجی‌ها، به ویژه بریتانیا، در صنعت نفت کشور بود. مصدق با ملی کردن صنعت نفت ایران، گام بزرگی در جهت احیای حاکمیت ملی ایران برداشت. او همچنین تلاش کرد روابطی متعادل و مبتنی بر احترام متقابل با قدرت‌های جهانی، از جمله آمریکا برقرار کند. مصدق حتی به آمریکا به عنوان کشوری که می‌تواند در برابر نفوذ استعمارگرانه بریتانیا از ایران حمایت کند، نگاه مثبتی داشت؛ اما این نگاه خوش‌بینانه به سرخی خونین تبدیل شد.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دولت مصدق در یک کودتای نظامی سرنگون شد. این کودتا که با نقش آفرینی مستقیم سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و همکاری بریتانیا انجام شد، نقطه سیاهی در تاریخ روابط ایران و آمریکاست. آمریکایی‌ها که ابتدا خود را حامی مصدق نشان می‌دادند، پشت پرده برای سرنگونی او برنامه‌ریزی کردند. آنها مصدق را مانعی در برابر منافع خود در منطقه و به ویژه در کنترل منابع نفتی ایران می‌دیدند. کودتای ۲۸ مرداد نه تنها دولت مردمی مصدق را ساقط کرد، بلکه به رویای دموکراسی و استقلال ایران نیز پایان داد. «دکتر مصدق برای اینکه بتواند با انگلیسی‌ها مبارزه کند و در مقابل انگلیس‌ها بایستد به خیال خودش، رفت سراغ آمریکایی‌ها؛ با آنها ملاقات کرد، مذاکره کرد و درخواست کرد؛ [به آنها] اعتماد کرد. کودتای بیست و هشتم مرداد نه به وسیله انگلیس [بلکه] به وسیله آمریکا در ایران انجام گرفت، علیه مصدق. یعنی حتی به امثال مصدق هم اینها راضی نیستند؛ اینها نوکر می‌خواهند، سرسپرده می‌خواهند، توسری خور می‌خواهند؛ مثل چه کسی؟ مثل محمدرضای پهلوی؛ این جور آدمی می‌خواهند؛ که بر این کشور پُرنعمتِ پُربرکتِ ثروتمندِ حسّاسی که از لحاظ موقعیت جغرافیایی حسّاس است، از لحاظ توانایی‌های گوناگون حسّاس است، حکومت کند؛ یک نفری باشد دست‌بسته و تسلیم آنها؛ آمریکایی‌ها این را می‌خواهند؛ اگر نشد، می‌شوند دشمن.» (۱۳۹۶/۰۸/۱۱)

تجربه سوم؛ تماس ریچارد

پس از سؤال پیشین، پرسش دیگری که پدید می‌آید، این است که آیا دشمنی ایران و آمریکا صرفاً با جمهوری اسلامی است؟ باز هم پاسخ کوتاه و صریح این است: خیر. مخالفت آمریکا با هر کشوری است که خواهان استقلال و قدرت‌یابی باشد. آمریکا به منزله قدرتی که هژمونی خود بر جهان را حفظ کرده است، با هر کشوری که حرف نو برای گفتن داشته باشد و بخواهد خارج از چارچوب واشنگتن حرکت کند، مخالفت می‌کند. ایران، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی، نمونه‌ای بارز از این مخالفت بوده است.

برای درک این موضوع، باید به دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بازگردیم، دورانی که ایران تحت حکومت پهلوی به ظاهر متحد نزدیک آمریکا بود. در آن دوران، ایران برای ساخت کارخانه ذوب آهن به دنبال شرکای خارجی بود. آلمان‌ها به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی جهان، وارد مذاکره با ایران شدند و قراردادهایی برای کمک به ساخت این پروژه امضا کردند. اما این مذاکرات به سرعت با دخالت آمریکا به مشکل برخورد. «ریچارد نیکسون» رئیس‌جمهور وقت آمریکا، شخصاً با مقامات آلمانی تماس گرفت و آنها را

تحت فشار قرار داد تا از همکاری با ایران در این پروژه صرف نظر کنند. آلمان‌ها که نمی‌خواستند روابط خود با آمریکا را به خطر بیندازند، مذاکرات با ایران را ترک کردند. این اقدام آمریکا نشان‌دهنده این بود که حتی در دوران حکومت پهلوی، که ایران به ظاهر متحد آمریکا بود، واشنگتن با هرگونه تلاش ایران برای دستیابی به استقلال صنعتی مخالفت می‌کرد.

دلیل این مخالفت واضح بود: آمریکا نمی‌خواست ایران به کشوری قدرتمند و مستقل تبدیل شود. ساخت کارخانه ذوب آهن نه تنها به معنای پیشرفت صنعتی ایران بود، بلکه می‌توانست به تقویت اقتصاد ملی و کاهش وابستگی ایران به واردات کمک کند. این مسئله با منافع آمریکا در حفظ کنترل بر اقتصاد و سیاست ایران در تضاد بود. آمریکا ترجیح می‌داد ایران همچنان کشوری وابسته به واردات و تحت نفوذ قدرت‌های خارجی باقی بماند. این رویکرد آمریکا تنها محدود به پروژه ذوب آهن نبود. در طول دوران پهلوی، آمریکا بارها با پروژه‌های صنعتی و اقتصادی ایران که می‌توانست به استقلال و قدرت‌یابی کشور کمک کند، مخالفت کرد. این مخالفت‌ها نشان می‌داد که آمریکا نه با یک حکومت خاص در ایران، بلکه با هرگونه تلاش این کشور برای تبدیل شدن به قدرتی مستقل و تأثیرگذار در منطقه مخالف است.

تجربه چهارم؛ هایزر در تهران

در دی ماه ۱۳۵۷، وضعیت ایران به شدت بحرانی بود. تظاهرات میلیونی مردم، اعتصابات سراسری و خروج شاه از کشور، نظام پهلوی را به لبه پرتگاه سقوط کشانده بود. در این شرایط، آمریکا که نگران از دست دادن متحد استراتژیک خود در منطقه بود، تصمیم گرفت با اعزام ژنرال «هایزر»، آخرین تلاش‌ها را برای حفظ نظام شاهنشاهی انجام دهد. هایزر فرمانده ارشد ناتو در اروپا به ایران آمد تا با هماهنگی میان فرماندهان ارتش، از وقوع کودتای نظامی و سرکوب انقلاب جلوگیری کند و در عین حال، مانع از فروپاشی کامل نظام شود.

هایزر در روزهای اقامت خود در ایران، با فرماندهان ارتش و مقامات بلندپایه حکومت پهلوی دیدار کرد. او تلاش کرد تا آنها را متقاعد کند که از شاه فاصله بگیرند و در عین حال، با همکاری هم، مانع از پیروزی کامل انقلاب شوند. هایزر به فرماندهان ارتش هشدار داد که اگر نتوانند وضعیت را کنترل کنند، ایران به دست نیروهای انقلابی خواهد افتاد و این به معنای پایان نظام پهلوی و نفوذ آمریکا در ایران خواهد بود.

اما تلاش‌های هایزر با چالش‌های بزرگی مواجه شد. اولاً، ارتش شاه در آن روزها به شدت تضعیف شده بود. بسیاری از سربازان و افسران جوان به انقلاب پیوسته بودند و روحیه نیروهای نظامی به شدت پایین بود. ثانیاً، رهبری انقلاب، به ویژه امام خمینی (ره)، چنان قدرتمند و مردمی بود که هرگونه تلاش برای سرکوب انقلاب به شکست می‌انجامید. ثالثاً، مردم ایران چنان مصمم و متحد بودند که هیچ نیرویی نمی‌توانست مانع از پیروزی آنها شود.

در نهایت، مأموریت هایزر با شکست کامل مواجه شد. در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ارتش شاهنشاهی رسماً اعلام بی‌طرفی کرد و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. هایزر که نتوانسته بود به اهداف خود دست یابد، ایران را ترک کرد و آمریکا شاهد یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های استراتژیک خود در منطقه بود. شکست مأموریت هایزر نشان‌دهنده چند واقعیت مهم بود؛

اولاً، آمریکا با وجود تمام قدرت و نفوذ خود، نتوانست مانع از پیروزی انقلاب اسلامی شود. این شکست نشان داد که اراده مردم ایران برای دستیابی به استقلال و آزادی، قدرتی فراتر از هرگونه مداخله خارجی دارد؛

ثانیاً، این شکست به وضوح نشان داد که آمریکا به عنوان قدرتی مداخله‌گر، همواره منافع خود را بر منافع ملت‌های دیگر ترجیح می‌دهد. تلاش‌های هایزر

برای حفظ نظام پهلوی، نه برای کمک به مردم ایران، بلکه برای حفظ نفوذ و منافع آمریکا در منطقه بود؛
ثالثاً، شکست مأموریت هایزر به نوعی پایان دوران نفوذ بی‌قید و شرط آمریکا در ایران بود. انقلاب اسلامی نه تنها نظام پهلوی را سرنگون کرد، بلکه به سلطه چند دهه‌ای آمریکا بر ایران نیز پایان داد. این شکست برای آمریکا درس بزرگی داشت: ملت‌هایی که برای استقلال و آزادی خود مبارزه می‌کنند، با مداخله خارجی متوقف نمی‌شوند.

تجربه پنجم؛ تصمیم در گوادلوپ

دشمنی آمریکا با ملت ایران، پس از شکست مأموریت ژنرال هایزر و پیروزی انقلاب اسلامی، نه تنها پایان نیافت، بلکه به شیوه‌های جدید و خصمانه‌تری ادامه یافت. آمریکا که از دست دادن ایران به عنوان متحد استراتژیک خود در منطقه را نمی‌توانست تحمل کند، تصمیم گرفت با ایجاد بحران‌های متعدد، مانع از تثبیت و موفقیت جمهوری اسلامی شود. در نشست سران قدرت‌های غربی در گوادلوپ در سال ۱۳۵۷، آمریکا و متحدانش به این نتیجه رسیدند که با ایجاد بی‌ثباتی و بحران در ایران، می‌توانند مانع از شکل‌گیری یک نظام مستقل و قدرتمند در این کشور شوند. این تصمیم، آغازگر موجی از توطئه‌ها و اقدامات خصمانه علیه جمهوری اسلامی بود.

یکی از نخستین اقدامات آمریکا برای ایجاد بحران در ایران، حمله به طیس در سال ۱۳۵۹ بود. این عملیات که با نام «عملیات پنجه عقاب» شناخته می‌شود، با هدف آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در تهران طراحی شد؛ اما این عملیات نه تنها با شکست مواجه شد، بلکه به نوعی نشان‌دهنده عزم آمریکا برای مداخله نظامی در ایران بود. حمله به طیس، که با انهدام هلیکوپترهای آمریکایی و مرگ تعدادی از نیروهای نظامی آن‌ها همراه شد، به نمادی از

شکست آمریکا در برابر اراده مردم ایران تبدیل شد. این عملیات همچنين نشان داد که آمریکا حاضر است برای تحقق اهداف خود، به هرگونه اقدام نظامی متوسل شود؛ اما دشمنی آمریکا با ایران تنها به اقدامات نظامی محدود نشد.

آمریکا در تلاش برای بی‌ثبات کردن ایران، از برنامه‌ریزی برای کودتاهای داخلی نیز استفاده کرد. یکی از معروف‌ترین این کودتاهای، کودتای «نورز» بود که در سال ۱۳۵۹ طراحی شد. این کودتا که آن را گروهی از افسران ارتش شاهنشاهی و با حمایت آمریکا برنامه‌ریزی کرده بود، قصد داشت با سرنگونی حکومت نوپای جمهوری اسلامی، نظام پهلوی را بازگرداند. علاوه بر این، آمریکا از طریق حمایت از گروه‌های تجزیه‌طلب نیز سعی کرد بحران‌های داخلی در ایران ایجاد کند. پس از انقلاب اسلامی، برخی گروه‌های قومی و تجزیه‌طلب با حمایت پنهان و آشکار آمریکا، تلاش کردند با ایجاد ناآرامی‌های منطقه‌ای، امنیت و وحدت ملی ایران را تهدید کنند. این گروه‌ها که در مناطق مختلف ایران فعال بودند، با شعارهای تجزیه‌طلبانه و اقدامات مسلحانه، سعی در ایجاد شکاف‌های قومی و مذهبی در کشور داشتند. حمایت آمریکا از این گروه‌ها، نشان‌دهنده تلاش این کشور برای تضعیف ایران از درون و ایجاد بحران‌های داخلی بود؛ برنامه‌ای که طراحی آن در «کنفرانس

گوادلوپ» انجام شد و تا به امروز هم ادامه دارد: «بدانیم که آن سیاستِ راهبردی [ایجاد] بحران‌های پی‌درپی که در کنفرانس گوادلوپ تصویب شد، هنوز جریان دارد، آن سیاست هنوز در حال جریان است، از آن سیاست دست برنداشته‌اند. [می‌خواهند] در داخل نظام جمهوری اسلامی، کشور عزیز ما، دائماً بحران ایجاد کنند؛ یک روز به بهانه‌ی انتخابات، یک روز به بهانه‌ی بنزین، یک روز به بهانه‌ی زن، به بهانه‌های گوناگون، [می‌خواهند] بحران‌سازی کنند و می‌کنند.» (۱۴۰۲/۰۵/۲۷)

تجربه ششم؛ از خلیج خوک‌ها تا کابل

آمریکا به منزله قدرتی که همواره ادعای دفاع از دموکراسی و آزادی دارد، در طول تاریخ، بیشترین کودتاها و جنگ‌ها را در سراسر جهان رقم زده است. این کشور هر گاه با کشوری مواجه شده که رویکردی مستقل داشته یا حرف نویی برای گفتن داشته، به جای گفت‌وگو، به سراغ ابزارهای خشونت‌آمیز رفته است. از خلیج خوک‌ها در کوبا تا کابل در افغانستان، ردپای آمریکا در ایجاد بی‌ثباتی و نابودی دولت‌های مردمی به وضوح دیده می‌شود.

یک- خلیج خوک‌ها آغاز یک سنت شوم؛ یکی از معروف‌ترین نمونه‌های مداخله آمریکا، عملیات خلیج خوک‌ها در سال ۱۹۶۱ بود. آمریکا که نمی‌توانست انقلاب کوبا به رهبری «فیدل کاسترو» را تحمل کند، تلاش کرد با حمایت از نیروهای ضد انقلابی، دولت کوبا را سرنگون کند. این عملیات نه تنها شکست خورد، بلکه نفرت مردم کوبا از آمریکا را بیش از پیش شعله‌ور کرد. این اتفاق نشان داد که آمریکا حاضر است برای حفظ منافع خود، هرگونه اقدام غیراخلاقی و خشونت‌آمیز را انجام دهد.

دو- کودتا ابزار کار آمریکا؛ آمریکا در طول تاریخ، از کودتا به منزله ابزاری برای سرنگونی دولت‌های مستقل استفاده کرده است. برای نمونه، در سال

۱۹۵۳، سازمان سیا با همکاری بریتانیا، دولت مردمی محمد مصدق در ایران را سرنگون کرد. مصدق که با ملی کردن صنعت نفت به نماد استقلال ایران تبدیل شده بود، قربانی توطئه‌ای شد که منافع آمریکا و بریتانیا را تأمین کرد. این کودتا نه تنها به دموکراسی در ایران پایان داد، بلکه زمینه‌ساز حکومت استبدادی «محمد رضا شاه» شد. در سال ۱۹۷۳، آمریکا بار دیگر به کودتا دست زد. این بار در شیلی، دولت مردمی سالوادور آلنده با حمایت سیا و ارتش آمریکا سرنگون شد. آلنده که با آرای مردم به قدرت رسیده بود، به دلیل سیاست‌های مستقلانه‌اش، هدف آمریکا قرار گرفت. پس از کودتا، ژنرال پینوشه به قدرت رسید و دورانی از سرکوب و وحشت را در شیلی آغاز کرد.

سه - جنگ و ویرانی به نام دموکراسی؛ آمریکا نه تنها در کودتاها، بلکه در جنگ‌ها نیز نقش مخربی داشته است. جنگ ویتنام، یکی از خونین‌ترین جنگ‌های قرن بیستم، نمونه‌ای از مداخله‌های آمریکاست. این جنگ که به بهانه مبارزه با کمونیسم آغاز شد، منجر به کشته شدن میلیون‌ها نفر و نابودی کامل زیرساخت‌های ویتنام شد. در سال‌های اخیر، جنگ افغانستان و عراق نیز نمونه‌هایی از مداخله‌های آمریکا هستند. آمریکا که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به افغانستان حمله کرد، بیش از ۲۰ سال در این کشور حضور داشت و در

نهایت، افغانستان را در وضعیتی بحرانی و نابسامان رها کرد. در عراق نیز، آمریکا با بهانه‌های واهی، مانند سلاح‌های کشتار جمعی، به این کشور حمله کرد و آن را به ورطه جنگ داخلی و بی‌ثباتی کشاند. این تاریخ پر از خون و اشک، درس بزرگی برای کشورهایی است که هنوز گمان می‌کنند می‌توانند با تکیه بر آمریکا، به استقلال و پیشرفت دست یابند.

تجربه هفتم؛ فریبکاری در الجزایر

ایرانی‌ها در طول تاریخ، همواره از در حسن نیت با دیگر کشورها، به ویژه آمریکا وارد شده‌اند؛ اما متأسفانه، این حسن نیت اغلب با فریب و خلف وعده از سوی آمریکا مواجه شده است. یکی از نمونه‌های بارز این فریبکاری، ماجرای بیانیه «الجزایر» است که در سال ۱۹۸۱ میان ایران و آمریکا امضا شد. این بیانیه که قرار بود پایانی بر اختلافات دو کشور باشد، به جای حل مشکلات، به نمادی از بدعهدی آمریکا تبدیل شد. پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، روابط ایران و آمریکا به شدت تیره شد. آمریکا که نمی‌توانست شکست خود در ایران را بپذیرد، به شدت به دنبال تضعیف نظام نوپای جمهوری اسلامی بود. با این حال، ایران در ابتدا تلاش کرد تا از طریق گفت‌وگو و دیپلماسی، اختلافات با آمریکا را حل کند. این حسن نیت ایران در مذاکرات الجزایر به خوبی آشکار بود.

در سال ۱۹۸۱، پس از بحران گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در تهران، دو کشور برای حل اختلافات خود مذاکره کردند. این مذاکرات در نهایت به امضای بیانیه الجزایر منجر شد. بر اساس این بیانیه، آمریکا متعهد شد که از مداخله در امور داخلی ایران دست بردارد، دارایی‌های بلوکه‌شده ایران را آزاد

کند و به ایران برای بازسازی پس از جنگ کمک کند. ایران نیز متعهد شد که گروگان‌های آمریکایی را آزاد کند؛ اما به محض امضای بیانیه الجزایر، آمریکا به تعهدات خود عمل نکرد. نه تنها دارایی‌های ایران آزاد نشد، بلکه آمریکا به تحریم‌های خود علیه ایران افزود. حتی کمک‌های مالی وعده داده شده برای بازسازی ایران نیز هرگز محقق نشد. در عوض، آمریکا از عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران حمایت کرد و به این ترتیب، نقض آشکار بیانیه الجزایر را رقم زد.

این خلف وعده آمریکا نشان داد این کشور نه تنها به تعهدات بین‌المللی خود پایبند نیست؛ بلکه از هر فرصتی برای تضعیف ایران استفاده می‌کند. بیانیه الجزایر که قرار بود پایانی بر اختلافات دو کشور باشد، به جای آن به نمادی از فریبکاری آمریکا تبدیل شد. امروز با نگاهی به گذشته، می‌توان دریافت که بیانیه الجزایر تنها یکی از نمونه‌های فریبکاری آمریکا در طول تاریخ است. این کشور که همواره ادعای دفاع از دموکراسی و حقوق بشر را دارد، در عمل نشان داده است که برای رسیدن به اهداف خود، از هیچ اقدام غیراخلاقی و غیرقانونی دریغ نمی‌کند.

تجربه هشتم؛ جنگ تحمیلی آمریکایی!

جنگ تحمیلی ایران و عراق، که هشت سال طول کشید، تنها یک نبرد بین دو کشور همسایه نبود. این جنگ، در حقیقت، یک جنگ نیابتی بود که آمریکا از پشت صحنه آن را هدایت می کرد. «صدام حسین» رهبر عراق، در این جنگ، نقش عروسک خیمه شب بازی را داشت که از سوی آمریکا تحریک و حمایت می شد. هدف اصلی واشنگتن، تضعیف و سرنگونی نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بود، و صدام تنها ابزاری برای تحقق این هدف بود.

در سال ۱۳۵۹، تنها چند ماه پس از شروع جنگ، طارق عزیز، نخست وزیر وقت عراق، در مصاحبه ای با مجله فرانسوی «فیگارو» فاش کرد که «برژینسکی» مشاور امنیت ملی آمریکا، پیش از شروع جنگ با صدام ملاقات کرده و به او چراغ سبز داده است. برژینسکی به صدام قول داده بود که آمریکا از او حمایت می کند و با آرزوی عراق درباره ارون درود و ایجاد یک جمهوری عربستان در منطقه مخالفتی نخواهد داشت. این چراغ سبز، صدام را به حمله به ایران تشویق کرد. آمریکا نه تنها صدام را تحریک کرد؛ بلکه در طول جنگ، به شکل گسترده ای از او حمایت کرد. این حمایت ها شامل موارد زیر بود:

۱. **حمایت سیاسی:** آمریکا در سال ۱۳۶۳ روابط دیپلماتیک خود با عراق را از سر گرفت و صدام را از لیست کشورهای حامی تروریسم خارج کرد. این اقدام راه را برای تجهیز تسلیحاتی عراق باز کرد.

۲. **حمایت تسلیحاتی:** آمریکا و متحدانش، از جمله فرانسه و آلمان، انواع تسلیحات پیشرفته را در اختیار عراق قرار دادند. هواپیماهای میراژ و سوپراتاندارد فرانسوی، موشک‌های آگروسه، و حتی عوامل شیمیایی مانند گاز خردل و سارین از جمله این تسلیحات بودند.

۳. **حمایت اقتصادی:** آمریکا با فشار بر کشورهای اروپایی، زمان بازپرداخت بدهی‌های عراق را به تعویق انداخت و به این کشور اعتبار مالی داد. همچنین، با تشویق عربستان به افزایش تولید نفت و کاهش قیمت آن، ایران را از مهم‌ترین منبع درآمد خود محروم کرد.

۴. **حمایت نظامی:** آمریکا به طور مستقیم در جنگ شرکت نکرد؛ اما با حضور ناوگان جنگی خود در خلیج فارس، از عراق حمایت کرد. این ناوگان با حمله به سکوها‌های نفتی ایران و ایجاد مزاحمت برای کشتی‌های ایرانی، به طور غیرمستقیم به نفع عراق عمل کرد.

جنگ تحمیلی ایران و عراق، یک جنگ آمریکایی بود. صدام حسین، تنها عروسک خیمه‌شب‌بازی بود که از سوی واشنگتن تحریک و حمایت می‌شد. آمریکا با حمایت‌های سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی و نظامی از عراق، تلاش کرد ایران را تضعیف کند؛ اما مقاومت و ایستادگی مردم ایران، باعث شد که این جنگ به جای تضعیف، به تحکیم نظام جمهوری اسلامی منجر شود. این جنگ نمونه‌ای دیگر از مداخله‌های مخرب آمریکا در منطقه بود که هزینه‌های سنگینی برای مردم ایران و عراق به همراه داشت.

تجربه نهم؛ جورج دروغگو!

در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۶۸، «جیان دومینیکو پیکو» معاون امور سیاسی دبیر کل سازمان ملل، به تهران آمد تا با رئیس‌جمهور وقت، «مرحوم هاشمی رفسنجانی» دیدار کند. این دیدار در شرایط بحرانی سیاست خارجی آمریکا و در پی ماجرای «گروگان‌گیری در لبنان» صورت گرفت. بحران گروگان‌گیری، که از سال ۱۹۸۲ با حمله رژیم صهیونیستی به لبنان آغاز شده بود، به مدت نزدیک به یک دهه ادامه داشت و گروه‌های مقاومت لبنانی خواستار پایان اشغالگری اسرائیل و آزادی گروگان‌ها بودند.

با شروع ریاست جمهوری «جرج هربرت بوش»، او در سخنرانی‌های خود به ایران پیام حسن نیت فرستاد و بر اهمیت همکاری در زمینه آزادی گروگان‌ها تأکید کرد؛ اما بحران با ربایش «شیخ عیید» به دست رژیم صهیونیستی اوج گرفت و لبنانی‌ها تهدید کردند که اگر او آزاد نشود، یکی از گروگان‌ها کشته خواهد شد. در این وضعیت، بوش به دکوئیار گفت که نگران سرنوشت گروگان‌هاست و می‌تواند به ایران امتیازاتی بدهد. سفر پیکو به تهران در حقیقت به عنوان یک میانجی بین واشنگتن و تهران انجام شد. در این دیدار، پیکو به هاشمی رفسنجانی گفت که بوش درخواست کمک برای آزادی

گروگان‌ها را دارد و این همکاری بی‌پاسخ نخواهد ماند. هاشمی نیز پاسخ داد که آمریکا باید سیاست خصمانه‌اش را در قبال ایران تغییر دهد. او همچنین خواستار آزادسازی دارایی‌های بلوکه شده ایران و پرداخت غرامت به خانواده شهدا به دلیل سرنگونی هواپیمای مسافربری به وسیله ناو آمریکایی بود.

مرحوم هاشمی رفسنجانی به سه نفر از مقامات خود، علی اکبر ولایتی، محمود واعظی و سید حسین موسویان، مأموریت داد تا پیگیر پرونده آزادی گروگان‌ها باشند. موسویان در خاطراتش به این نکته اشاره کرده که هاشمی بر این باور بود که حسن نیت در برابر حسن نیت می‌تواند به صلحی دائمی با آمریکا منجر شود، در حالی که رهبر معظم انقلاب به نیت واقعی آمریکا بدبین بودند.

پس از این مذاکرات، ایران به تدریج گروگان‌ها را آزاد کرد. مشاور وقت امنیت ملی آمریکا، «اسکاو کرافت»، پس از آزادی آخرین گروگان در ۱۳ شهریور ۱۳۷۰، گفت که بوش احساس کرده بار سنگینی از دوش او برداشته شده است. حتی جنازه «سرهنگ هیگینز» نیز پس از مذاکرات بین ایران و لبنانی‌ها به آمریکا تحویل داده شد. با این حال، پاسخ دولت آمریکا به تلاش‌های ایران برای آزادی گروگان‌ها، ناامیدکننده بود. «ریچارد هاس» از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا گفت که حسن نیت به معنای پاسخ مثبت به

آزادی گروگان‌ها نیست. این رویدادها نشان‌دهنده صداقت نداشتن و خلف وعده‌های آمریکا در قبال ایران است و به وضوح نشان می‌دهد همکاری و حسن نیت در دیپلماسی بین‌المللی همیشه به نتایج مثبت منجر نمی‌شود. این داستان، نمونه‌ای از پیچیدگی‌های روابط ایران و آمریکا و چالش‌های دیپلماسی در دوران‌های بحرانی است.

تجربه دهم؛ لگد به همکاری نفتی!

با روی کار آمدن دولت «بیل کلینتون» در سال ۱۹۹۲، مرحوم هاشمی رفسنجانی بار دیگر به احیای روابط ایران و آمریکا امیدوار بود. او به این نتیجه رسیده بود که روابط اقتصادی می‌تواند به بهبود روابط سیاسی نیز کمک کند. به همین منظور، آقای رفسنجانی نخستین قرارداد نفتی پس از انقلاب به ارزش یک میلیارد دلار را به شرکت نفتی آمریکایی «کونوکو» پیشنهاد داد. او تصور می‌کرد که این همکاری نفتی می‌تواند راه را برای از سرگیری روابط اقتصادی هموار کند و به نفع هر دو طرف باشد. در حالی که وزارت خارجه آمریکا به شرکت کونوکو اطمینان داده بود که کاخ سفید این قرارداد را تأیید خواهد کرد، کلینتون به ناگاه دو فرمان اجرایی صادر کرد که به موجب آن، تمامی شرکت‌های آمریکایی از همکاری با صنعت نفت ایران منع شدند. این اقدام نشان‌دهنده تغییر ناگهانی سیاست آمریکا بود. کلینتون و مشاورانش، از جمله «دنيس راس» اعلام کردند که در آن زمان هیچ تمایلی به گشایش روابط با ایران وجود نداشت و ایران را به عنوان یک تهدید ارزیابی می‌کردند. یک سال بعد، کنگره آمریکا دستور کلینتون را به قانونی تبدیل کرد که به تحریم‌های ایران و لیبی در سال ۱۹۹۶ مشهور شد. این تحریم‌ها به سرعت به

یکی از ابزارهای اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد و به شدت به اقتصاد ایران آسیب رساند. در این زمان، آمریکا به عنوان شریک تجاری اول ایران شناخته می‌شد و مبادلات اقتصادی بین دو کشور به بیش از پنج میلیارد دلار در سال رسیده بود. به طور خاص، حدود ۳۰ درصد از نفت ایران به طور مستقیم توسط شرکت‌های آمریکایی خریداری می‌شد و با احتساب نقش آمریکا در سایر کنسرسیوم‌ها و شرکت‌های چند ملیتی، سهم آمریکا از خرید نفت ایران به حدود ۵۰ درصد می‌رسید. به عبارت دیگر، نزدیک به ۳۵ درصد از درآمدهای ارزی ایران از طریق آمریکا تأمین می‌شد و نزدیک به نیمی از صادرات نفت ایران به شرکت‌های آمریکایی یا مؤسسات وابسته به آنها تعلق داشت.

با وجود این همکاری‌های نفتی و اقتصادی، آمریکا به ناگاه و به طور حساب‌شده، سیاست‌های مهار را در قبال ایران اجرا کرد و تحریم‌های شدیدی علیه این کشور وضع کرد. این تحریم‌هایی سابقه بودند و حتی در اوج بحران اشغال لانه جاسوسی نیز چنین تحریم‌هایی به اجرا در نیامده بود. هدف از این تحریم‌ها، وارد کردن ضربه‌ای شدید به منابع ارزی ایران و فلج کردن اقتصاد کشور بود تا نارضایتی‌های عمومی در ایران افزایش یابد. در عرض سه ماه، آمریکا تمام روابط تجاری و مالی خود را با ایران قطع کرد و حجم مناسبات

پنج میلیارد دلاری خود را به صفر رساند. خرید نفت ایران به طور کامل متوقف شد و این اقدام به شدت به اقتصاد ایران آسیب زد. این تغییر ناگهانی در سیاست آمریکا و خلف وعده‌های آن، در واقع نشان‌دهنده صداقت نداشتن و پایبند نبودن به توافقات بود و به خوبی نشان می‌دهد، همکاری‌های نفتی هاشمی با آمریکایی‌ها نتوانست به بهبود روابط منجر شود و در عوض، ایران با تحریم‌های شدید و بی‌رحمانه‌ای مواجه شد که عواقب آن تا سال‌ها ادامه داشت. این تجربه تلخ، درس‌هایی را برای آینده روابط ایران و آمریکا به همراه داشت و به بی‌اعتمادی بیشتری بین دو کشور انجامید.

تجربه یازدهم؛ خروج از دو باتلاق

در دوران ریاست‌جمهوری «محمد خاتمی»، ایران در دو مقطع مهم با آمریکا مذاکراتی را برای حل مشکلات افغانستان و عراق آغاز کرد. این مذاکرات به ویژه در وضعیت بحرانی و پس از سقوط طالبان در افغانستان و همچنین پس از سرنگونی صدام در عراق شکل گرفت.

در دسامبر ۲۰۰۱، کنفرانس بن در آلمان به منظور تعیین سرنوشت افغانستان و تشکیل حکومت جدید برگزار شد. این کنفرانس در شرایطی شکل گرفت که آمریکا به بهانه مبارزه با طالبان وارد افغانستان شده بود. در این نشست، چهار گروه از افغانستان و نمایندگان شش کشور همجوار به همراه آمریکا و روسیه گرد هم آمدند. ایران نقش مؤثری در این مذاکرات ایفا کرد. نماینده ویژه سازمان ملل، اخضر ابراهیمی، در گزارش خود به شورای امنیت، از تلاش‌های ایران برای برقراری ثبات در افغانستان و نقش محمد خاتمی و پرویز مشرف، رئیس‌جمهور پاکستان، در این زمینه یاد کرد.

محمدجواد ظریف، که در آن زمان نماینده ایران در کنفرانس بن بود، به تلاش‌های ایران برای برقراری صلح و ثبات در افغانستان اشاره کرد و گفت که ایران با مقامات افغانستان دیدار کرده و نظرات آنها را شنیده است. او

همچنین به نقش مهم شهید سلیمانی در این مذاکرات اشاره و تأکید کرد که سیاست ایران همواره حمایت از دولت و مردم افغانستان بوده است. از آنجایی که افغانستان همسایه ایران بود، برقراری ثبات در این کشور برای امنیت مرزهای ایران بسیار حائز اهمیت بود. همچنین پس از سقوط صدام در عراق، ایران و آمریکا مذاکراتی را برای تعیین سرنوشت عراق آغاز کردند. «زلمی خلیل‌راد» سفیر سابق آمریکا در عراق، در کتاب خاطراتش به وجود توافق‌های اولیه در این مذاکرات اشاره کرد، اما در عین حال اختلاف نظرهای جدی نیز وجود داشت. آمریکا برقراری حکومت دموکراتیک و مبارزه با تروریسم را هدف قرار داده بود، در حالی که ایران نگرانی‌های خود را درباره وضعیت پس از صدام ابراز می‌کرد.

محمدجواد ظریف در این مذاکرات بر لزوم معرفی مجاهدین خلق به عنوان گروهی تروریستی تأکید می‌کرد و از آمریکا می‌خواست که از حمایت از این گروه دست بردارد. مذاکرات در محورهای مبارزه با تروریسم و ثبات و امنیت در عراق ادامه داشت، اما به ناگاه جورج بوش در یک سخنرانی ایران را در کنار عراق و کره شمالی به عنوان «محور شرارت» معرفی کرد. این اقدام به طور قابل توجهی بر روند مذاکرات تأثیر گذاشت و شرایط نابسامان عراق پس از سقوط صدام، تلاش‌های ایران برای حفظ ثبات در این کشور را پیچیده‌تر

کرد. با وجود تلاش‌های ایران برای حفظ ثبات عراق و ادامه مذاکرات، واکنش‌های تند آمریکا و نام‌گذاری ایران به عنوان محور شرارت، به نوعی نشان‌دهنده پایبند نبودن آمریکا به توافقات و مذاکرات بود.

تجربه دوازدهم؛ گروکشی در خیابان

فتنه ۸۸، که با آشوب‌های خیابانی، شیرینی برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری با مشارکت ۸۵ درصدی مردم ایران را به کام‌شان تلخ کرد، نه تنها یک چالش داخلی به شمار می‌آمد، بلکه بهانه‌ای طلایی برای آمریکا و متحدانش شد تا حلقه تحریم‌های به تعبیر خودشان فلج‌کننده را بر گردن اقتصاد ایران تنگ‌تر کنند. پس از فتنه ۸۸، آمریکا با استفاده از فضای رسانه‌ای ایجاد شده، ادعا کرد دولت ایران با سرکوب معترضان، حقوق بشر را نقض کرده است. این ادعا بهانه مستقیمی برای صدور دستور اجرایی ۱۳۵۵۳ در مهرماه ۱۳۸۹ شد که تحریم‌های هدفمند علیه افراد و نهادهای ایرانی را با محوریت «نقض حقوق بشر» توجیه می‌کرد. همزمان، قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت در ژوئن ۲۰۱۰ (خرداد ۱۳۸۹) تصویب شد که به گفته تحلیلگران، دقیقاً در سالگرد فتنه ۸۸ طراحی شده بود تا زیرساخت حقوقی لازم برای تحریم‌های بی‌سابقه را فراهم کند. این قطعنامه، که ظاهراً به برنامه هسته‌ای ایران مرتبط بود، در واقع راه را برای تحریم‌های بانکی و انرژی هموار کرد و به آمریکا اجازه داد فشار خود را چندجانبه کند.

الف) بانک‌ها در خط مقدم تحریم‌ها؛ آمریکا از ۲۰۰۹ به بعد، با جریمه بانک‌های غیرآمریکایی مانند کردیت بانک سوئیس و لویدز بانک انگلیس به

ترتیب ۵۳۶ و ۲۱۷ میلیون دلار، پیام واضحی به نظام مالی جهانی فرستاد: «هر کس با ایران معامله کند، با دلار آمریکا مشکل خواهد داشت!» این جریمه‌ها تنها آغاز راه بود. قانون جامع تحریم‌های ایران (CISADA) در تیرماه ۱۳۸۹، تحریم‌های ثانویه را وارد مرحله جدیدی کرد و تمام بانک‌های جهان را به قطع ارتباط با شبکه مالی آمریکا در صورت همکاری با ایران تهدید کرد. نتیجه؟ انزوای تقریباً کامل بانک مرکزی ایران و تحریم ۶۰۰ نهاد و فرد ایرانی تا سال ۱۳۹۲.

ب) استراتژی فشار حداکثری، از خیابان تا اقتصاد؛ «ریچارد نفیو» معاون سابق خزانه‌داری آمریکا و طراح اصلی تحریم‌ها، در کتاب «هنر تحریم‌ها» صراحتاً اعتراف می‌کند که فتنه ۸۸ نقش کلیدی در تغییر ذهنیت تصمیم‌گیران آمریکایی داشت. به گفته او، کاخ سفید با مشاهده ناآرامی‌های داخلی ایران، به این نتیجه رسید که «اقتصاد ایران نقطه ضعف آن است» و می‌توان با تشدید تحریم‌ها، شکاف بین مردم و حکومت را عمیق‌تر کرد. حتی پیش از نفیو، باراک اوباما در بهار ۱۳۸۹ اعلام کرد زمان تحریم‌های جدید فرا رسیده است؛ تحریم‌هایی که نه برای تغییر رفتار هسته‌ای، بلکه برای «حمایت از جنبش سبز» و اعمال فشار بر محیط داخلی ایران طراحی شده بودند.

ج) پایان بازی یا آغاز بحران؛ فتنه ۸۸ به آمریکا نشان داد که می‌تواند از ناآرامی‌های داخلی ایران به عنوان اهرم فشار استفاده کند. تحریم‌های پس از این رویداد، تنها به برنامه هسته‌ای محدود نبود، بلکه زندگی روزمره مردم را هدف گرفت: از ممنوعیت فروش نفت ایران تا تحریم داروهای حیاتی. هرچند این استراتژی نتوانست به براندازی نظام بینجامد، اما نشان داد که «گروکشی در خیابان» می‌تواند به «گروکشی در عرصه بین‌المللی» تبدیل شود.

تجربه سیزدهم؛ قهقهه‌های دروغین!

رؤیای هسته‌ای ایران به دهه ۳۰ برمی‌گردد، زمانی که رآکتور کوچکی به عنوان هدیه‌ای از سوی آمریکایی‌ها به ایران داده شد. در دهه ۵۰، ایران به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای جدی بود و در این راستا مذاکرات متعددی با کشورهای مختلف از جمله آمریکا، فرانسه، آلمان و حتی روسیه انجام داد. اما با وجود هزینه‌های سنگین و تلاش‌های بسیار، پیشرفت خاصی در این زمینه حاصل نشد و آمریکا به وضوح از تسلط ایران بر انرژی اتمی نگران بود. پس از انقلاب، پرونده هسته‌ای ایران در اواخر دهه ۶۰ دوباره مورد توجه قرار گرفت؛ اما در سال ۱۳۸۱، این موضوع به یک بمب خبری تبدیل شد. سازمان‌های اطلاعاتی غرب با دسترسی به اطلاعاتی از گروهک تروریستی منافقین، ایران را کشوری معرفی کردند که در حال ساخت بمب اتم است. این فشار تبلیغاتی به توافقی ضمنی در آبان‌ماه ۱۳۸۲ منجر شد که ایران و سه وزیر امور خارجه اروپایی به امضا رساندند.

در دوره دوم دولت خاتمی و با حسن روحانی به عنوان دبیر شورای امنیت ملی، مذاکرات فشرده‌ای انجام شد که به بیانیه سعدآباد ختم شد. طبق این توافق، فعالیت‌های هسته‌ای ایران به صورت داوطلبانه و برای مدت محدود

تعليق می‌شد و در عوض، کشورهای اروپایی متعهد شدند از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت جلوگیری کنند. این توافق با دو توافق‌نامه دیگر در بروکسل و پاریس تکمیل شد و هدف آن جلوگیری از تحریم‌های اقتصادی و انزوای بین‌المللی ایران بود. با این حال، صبر ایران در تابستان ۱۳۸۴ به پایان رسید و محمد خاتمی اعلام کرد که غنی‌سازی اورانیوم را از سر می‌گیرد. او تصریح کرد که توقف فعالیت‌های هسته‌ای برای ایران خسارات مالی و معنوی به همراه داشته و دانشمندان هسته‌ای کشور از فعالیت خود بازایستاده‌اند. خاتمی به صراحت اعلام کرد هیچ قطعنامه‌ای نمی‌تواند ایران را از حق دستیابی به فناوری هسته‌ای محروم کند.

در ژانویه ۲۰۰۶، ایران تأسیسات هسته‌ای نطنز را فک پلمپ کرد و شورای امنیت بلافاصله در مارس ۲۰۰۶ به ایران یک ماه فرصت داد تا فعالیت‌های هسته‌ای خود را متوقف کند؛ اما در دسامبر همان سال، شورای امنیت قطعنامه ۱۷۳۷ را تصویب کرد که بسیاری از فعالیت‌های تجاری و مالی ایران را هدف قرار داد. این تحولات نشان‌دهنده این بود که با وجود توافقات صورت گرفته، آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به وعده‌های خود پایبند نبودند.

در نهایت، قهقهه‌های دروغین غربی‌ها در برابر ایران، نه تنها به افزایش تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی منجر شد، بلکه نشان داد که هرگونه امید به

توافقات و مذاکرات با این کشورها، بدون تضمین‌های واقعی، می‌تواند به یک سراب بدل شود. این داستان، درسی برای آینده است که نشان می‌دهد چگونه اعتماد به وعده‌های دیگران می‌تواند به یک فاجعه تبدیل شود. ایران با وجود تلاش‌های مکرر برای دستیابی به توافق، بار دیگر با عهدشکنی‌های غربی‌ها مواجه شد و این وضعیت همچنان ادامه دارد.

تجربه چهاردهم؛ داسیلوا در تهران

در سال ۲۰۱۲، ایران، برزیل و ترکیه در اقدامی تاریخی، توافق هسته‌ای مهمی را امضا کردند. این توافق به عنوان «توافق هسته‌ای تهران» شناخته می‌شد و هدف اصلی آن، حل بحران هسته‌ای ایران به شکل مسالمت‌آمیز بود. بر اساس این توافق، ایران موافقت کرد بخشی از اورانیوم غنی شده خود را به برزیل و ترکیه منتقل کند تا در آنجا به سوخت هسته‌ای تبدیل شود. به این ترتیب، ایران می‌توانست مواد شکافت‌پذیر مورد نیاز خود برای تأمین سوخت راکتور تهران را تأمین کند، بدون اینکه نگران غنی‌سازی بیشتر اورانیوم باشد. این توافق به نظر می‌رسید راه حل مناسبی برای بحران هسته‌ای ایران باشد؛ اما متأسفانه، دولت آمریکا با کارشکنی‌های پنهانی خود، موفق شد این توافق را در نطفه خفه کند. آمریکا با اعمال فشار سیاسی و اقتصادی شدید بر برزیل و ترکیه، آنها را مجبور کرد تا از این توافق کناره‌گیری کنند. این اقدام آمریکانه تنها باعث شکست توافق هسته‌ای تهران شد، بلکه موجب ناراحتی و خشم برزیل و ترکیه نیز شد. این کشورها که به مثابه میانجی در این پرونده عمل می‌کردند، احساس کردند که آمریکا به طور ناجوانمردانه و بی‌پروا، در امور داخلی آنها دخالت کرده است. در نهایت، شکست توافق هسته‌ای تهران باعث تشدید تنش‌ها و بی‌اعتمادی میان ایران و غرب شد و زمینه را برای تشدید موضوع هسته‌ای در آن دوران فراهم آورد.

تجربه پانزدهم؛ تقریباً هیچ!

دولت حسن روحانی در سال ۱۳۹۴ با امضای توافق‌نامه برجام، امید داشت که با لغو تحریم‌های بین‌المللی، اقتصاد ایران را از رکود خارج کند و بهبود معیشت مردم را رقم بزند؛ اما این آرزوها با نقض پیمان آمریکا و بازگشت تحریم‌ها به واقعیت نپیوست و وعده‌های اقتصادی برجام به شکست انجامید. هرچند دولت یازدهم امیدوار بود که برجام زمینه‌ساز جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان خارجی باشد، اما آمارها نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۴ میلیارد دلار در سال‌های اوج تحریم‌های پیش از برجام به ۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۸ رسید. این کاهش عمدتاً به دلیل ترس شرکت‌های خارجی از تحریم‌های ثانویه آمریکا و عدم اطمینان به پایداری غرب بود. تحریم‌های بانکی نیز یکی دیگر از چالش‌های بزرگ بود. بانک‌های بزرگ اروپایی و آمریکایی هرگز به ایران بازنگشتند و ترس از جریمه‌های آمریکا مانع از دسترسی ایران به شبکه‌های مالی جهانی شد. این انزوا تجارت خارجی را مختل کرد و حتی افزایش صادرات نفت نتوانست خسارت‌های ناشی از تحریم‌ها را جبران بکند.

رهبر معظم انقلاب در همین راستا، در دیدار با جمعی از فرماندهان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش (۱۴۰۳/۱۱/۱۹) فرمودند: «اینجور به ما وانمود نکنند که اگر نشستیم پشت میز مذاکره با آن دولت، فلان مشکل یا فلان مشکل حل می‌شود؛ نخیر، از مذاکره با آمریکا هیچ مشکلی حل نمی‌شود. دلیل: تجربه. ما در دهه ۹۰ نشستیم حدود دو سال با آمریکا مذاکره کردیم — البته آمریکا تنها نبود؛ چند کشور دیگر هم بودند، لکن محور آمریکا بود، عمدتاً آمریکا بود — دولت آن روز ما نشست مذاکره کرد، رفتند، آمدند، نشستند، برخاستند، مذاکره کردند، گفت‌وگو کردند، خندیدند، دست دادند، رفاقت کردند، همه کار کردند، یک معاهده‌ای هم تشکیل شد؛ در این معاهده، طرف ایرانی خیلی هم سخاوت به خرج داد، خیلی امتیاز داد به طرف مقابل، اما همان معاهده را آمریکایی‌ها عمل نکردند؛ همین شخصی که حالا الآن سر کار است، این معاهده را پاره کرد؛ گفت پاره می‌کنم و کرد؛ عمل نکردند. قبل از این هم که او بیاید، همان‌هایی که این معاهده با آنها انجام گرفته بود به معاهده عمل نکردند؛ معاهده برای این بود که تحریم‌های آمریکا برداشته بشود، [اما] تحریم‌های آمریکا برداشته نشد. در مورد سازمان ملل هم یک استخوانی لای زخم گذاشتند که مثل تهدیدی همیشه بالای سر ایران وجود داشته باشد. این معاهده، محصول مذاکره‌ای است که به نظرم دو سال

– یا بیشتر یا کمتر – طول کشید. خب این تجربه است دیگر؛ از این تجربه استفاده کنیم. مذاکره کردیم، امتیاز دادیم، کوتاه آمدیم، اما نتیجه‌ای را که مقصودمان بود به دست نیاوردیم؛ همین معاهده را هم با همه این نقص‌هایی که داشت، طرف مقابل باز خراب کرد، نقض کرد، پاره کرد. با یک چنین دولتی مذاکره نباید کرد؛ مذاکره کردن عاقلانه نیست، هوشمندانه نیست، شرافتمندانه نیست.»

تجربه شانزدهم؛ عبرت‌های برجام

رهبر معظم انقلاب در دوم خرداد ۱۳۹۷ شش عبرت و تجربه حاصل از مذاکرات برجام را به شرح زیر برشمردند:

۱. **تجربه اول** این است که دولت جمهوری اسلامی نمی‌تواند با آمریکا تعامل بکند؛ این تجربه اول. چرا؟ برای خاطر اینکه آمریکا پابند به تعهدات خودش نیست. نگوئید اینها کار این دولت است و کار ترامپ است. نه! دولت قبل آمریکا هم که با ما نشست و صحبت کرد؛ آنها هم همین جور عمل کردند... به شکل دیگری نقض کردند. آنها هم تهدید کردند، آنها هم برخلاف تعهدات خودشان عمل کردند. این، جواب آن کسانی که بارها و بارها به ما در طول زمان می‌گفتند که آقا چرا با آمریکا مذاکره نمی‌کنید، چرا با آمریکا تعامل نمی‌کنید، این جوابش.

۲. **تجربه دوم**، عمق دشمنی آمریکا با ایران است. دشمنی آمریکا بر محور مسئله‌ای مثل اتمی نیست، بحث فراتر است: نظامی که قد برافراشته و نسبت به آمریکا هیچ ملاحظه‌کاری‌ای نمی‌کند و پرچم اسلام را در دست گرفته است. آمریکا با چنین نظامی عمیقاً مخالف است. آمریکا می‌خواهد مؤلفه‌های قدرت را در جمهوری اسلامی از بین ببرد.

۳. **تجربه سوم** این است که انعطاف در برابر این دشمن، تیغ او را کند نخواهد کرد؛ بلکه او را گستاختر خواهد کرد؛ همان بوش دوم در مقابل انعطاف دولت وقت، اسم محور شرارت را روی او گذاشت. اگر می‌خواهید کاری کنید که دشمنی کم شود، انجام بدهید، ولی راهش نرمش و انعطاف نیست.

۴. **تجربه چهارم** این است که ایستادگی در مقابل آمریکا باعث عقب نشاندن او می‌شود. اینکه سازمان ملل حق غنی‌سازی ما را امروز به رسمیت شناخته، منشأش مذاکره نیست، منشأش پیشرفت ما در زمینه هسته‌ای است که اینها حالا به تب راضی شده‌اند.

۵. **تجربه پنجم**، تجربه همراهی اروپا با آمریکا در مسائل مهم است. ما بنای دعوا با اروپا نداریم، اما این سه کشور نشان داده‌اند در حساس‌ترین موارد با آمریکا همراهند. حرکت زشت فرانسه در نقش پلیس بد مذاکرات هسته‌ای و کارشکنی انگلیسی‌ها در تهیه کیک زرد از این موارد بود.

۶. **تجربه ششم**، گره نزدن مسائل کشور به برجام و مسائل خارجی است... ما نباید مسائل کشورمان را به امری که از اختیارمان خارج است، گره بزنیم.

تجربه هفدهم؛ استراتژی مَدمن!

در آمریکا اسم استراتژی‌ای را که ترامپ از آن بهره گرفته، استراتژی «madman» گذاشته‌اند. استراتژی «مرد دیوانه» را اولین بار «ریچارد نیکسون» سی‌وهفتمین رئیس‌جمهور آمریکا عملیاتی کرد. البته طراح اصلی این ایده «هنری کیسینجر»، سیاست‌گذار و راهبردشناس برجسته آمریکایی بود. در این راهبرد باید رئیس‌جمهور آمریکا از خود رفتارهای دیوانه‌وار و غیرقابل پیش‌بینی نشان دهد تا رقبای و کشورهای خارجی این کشور درگیر ترس و واهمه شوند. نیکسون که با این استراتژی خود را مردی دیوانه نشان می‌داد، بالاخره با رسوایی واترگیت مجبور به استعفا از سمت ریاست‌جمهوری شد. اما این بار شخص دیگری می‌خواست خود را در کسوت رئیس‌جمهوری دیوانه نشان دهد؛ دونالد ترامپ که در سال ۲۰۱۷ به‌طور رسمی رئیس‌جمهور آمریکا شده بود، بارها بر اساس این تئوری رفتارهای خود را سازمان داده است.

او سال‌ها قبل از اینکه حتی به ریاست‌جمهوری فکر کند، گفته بود که دوست دارد غیرقابل پیش‌بینی باشد. او کمی چاشنی دیوانگی به این تصمیمات نیز اضافه می‌کند تا طرف مقابلش را برای تصمیم‌گیری در فشار قرار دهد. او بارها با استفاده از این روش، به راحتی توانسته به آنچه می‌خواسته دست پیدا

کند. «نیکی هیلی» نماینده مستعفی آمریکا در سازمان ملل در گفت‌وگو با نشریه «آتلانتیک» در این باره گفته بود برای به کرسی نشاندن حرف‌هایش و تحقق اهدافی که در سر دارد، این‌طور وانمود می‌کرده که دونالد ترامپ مردی دیوانه است و هر اقدامی ممکن است انجام دهد. او برای نمونه استفاده از این روش را در مذاکرات با همتایان خود در شورای امنیت به‌ویژه در رابطه با موضوع تصویب قطعنامه‌هایی علیه کره شمالی اشاره کرده و گفته ترامپ سعی کرد با دیوانه جلوه دادن، امتیازاتی را از آنها در مذاکرات بگیرد و در نهایت سه دور تحریم‌های سخت علیه پیونگ‌یانگ را به تصویب برساند.

خروج از پیمان آب و هوایی پاریس، اعلام عدم امضای بیانیه سران هفت کشور صنعتی جهان، تاختن به کشورهای ناتو قبل از آغاز اجلاس سران این سازمان در بروکسل، اعلام ناگهانی خروج از سوریه و افغانستان و... از جمله اقداماتی بود که او با انجام دادن آنها سعی کرده است به دیگران نشان دهد که با فردی دیوانه و پیش‌بینی ناپذیر طرف هستند. به نظر می‌رسد این تئوری در دوره قبل و در این دوره به مذاق ترامپ بسیار خوش آمده است که علاوه بر رئیس‌جمهور، مقامات دولتی‌اش را نیز با پالایش چند باره به این سمت هدایت کرده است.

تجربه هجدهم؛ فرمان قفل شد

ترامپ برای تغییر محاسبات ذهنی طرف مقابل و در نهایت تسلیم آن از راهبردهای فشار حداکثری، مواضع تند و غیرمنتظره و بازدارندگی تهدید استفاده می‌کند. یکی از بهترین تئوری‌ها برای مدل‌سازی رفتاری ترامپ بررسی تصمیمات و اقدامات آن در چارچوب تئوری «Chicken Game» یا همان بازی یزدل است.

در این بازی دو ماشین با سرعت به طرف یکدیگر حرکت می‌کنند، قبل از برخورد دو ماشین که منجر به نابودی و مرگ آنها خواهد شد، یکی از آنها باید از مسیر منحرف شود. هر دو بازیگر ادعا دارند که فرمان‌شان قفل شده و از جاده به در نخواهند شد. بازنده کسی است که اول فرمان ماشینش را بچرخاند و از جاده منحرف شود. به کسی که از جاده منحرف می‌شود و بازنده می‌شود، به اصطلاح «بزدل» می‌گویند و طرف مقابل که تا انتها مسیر را ادامه داده و باعث تغییر در تصمیم و رفتار دیگری شود برنده خواهد بود. کاملاً روشن است اگر یکی از طرف‌ها مطمئن شود طرف مقابل احساس ترس خواهد کرد و از جاده منحرف می‌شود، به راهش ادامه خواهد داد و پیروز ماجرا خواهد بود.

دونالد ترامپ در اغلب موارد بازیگران عرصه بین‌الملل را در این چارچوب تئوری بازی بزدل قرار می‌دهد و با سیاست فشار حداکثری، تهدیدهای نظامی و جنگ تجاری در کنار عملیات روانی گسترده سعی دارد بازیگران مقابل را دچار خطای محاسباتی و نهایتاً وادار به تسلیم کند. ترامپ در چارچوب همین تئوری بازی بزدل ابتدا با نقض‌های مکرر و صریح برجام و تهدیدهای متعدد به خروج از برجام از باقی ماندن ایران در برجام در صورت خروج آمریکا مطمئن شد، سپس با خیال آسوده فرمان خروج از برجام را داد. بازی به این جا ختم نشد؛ دستور آمریکایی‌ها امنیتی‌سازی دریا برای عدم فروش نفت ایران بود تا فروش نفت را به صفر برسانند. در سوی دیگر و در ادامه فشار حداکثری تلاش ترامپ این بود تا تمام منافذ درون اقتصاد جهانی را برای ایران ببندد. بدترین و بالاترین ریسک ترامپ زمانی بود که دست به ماشه شد تا سردار شهید حاج قاسم سلیمانی را در عراق ترور کند. هدف غایی در این بازی را باید براندازی نظام جمهوری اسلامی دانست.

اما آنچه مشخص بود اینکه نه تئوری مرد دیوانه و نه تئوری بازی بزدل نتوانست ایران را به زانو در بیاورد، مواجهه مستقیم دریایی با دشمن برای صادرات نفت، اسقاط پهپاد ترایتون -CFMQ آمریکایی، حمله به پایگاه عین الاسد و ... نشان داد که ایران بازیگری نیست که با یک تهدید کوتاه بیاید.

تحوّلات نشان داد، آنچه در حال رخ دادن است «برخورد اراده‌هاست؛ این رویارویی، رویارویی اراده‌هاست؛ و اراده ما از آنها قوی‌تر است. ما علاوه بر اراده قوی، توکل به خدا را هم داریم. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ؛ آنها مولا ندارند؛ ما متکی به اراده الهی هستیم.»

(۱۳۹۸/۰۲/۲۴)

تجربه نوزدهم؛ ما هم مخالفیم!

پس از گستاخی‌ها و شور شدن آش عهدشکنی آمریکایی‌ها بود که بسیاری از دولت‌مردان سابق جمهوری اسلامی که عمده عمر دولت خود را مصروف تحقیق شعار مذاکره با آمریکا در حوزه هسته‌ای کرده بودند، رفتارهای عهدشکنانه آمریکایی‌ها را به شدت تقبیح نموده و به این اعتقاد رسیدند که مذاکره با چنین دولتی خلاف عقل و تدبیر است. تأمل و یادآوری در اظهارنظرهای برخی از چهره‌های شاخص که طرفدار جدی مذاکره بودند؛ اما بدعهدی آمریکایی‌ها آنها را سرخورده کرد برای امروز عبرت‌ساز است:

«آمریکا با زبان و عمل می‌گوید که اهل مذاکره و تعهد نیست، اما به برخی کشورهای شرق آسیا (کره شمالی) می‌گوید بیا با ما مذاکره کن؛ مگر دیوانه‌اند که با شما مذاکره کنند؟! شما به مذاکره‌ای که به تایید سازمان ملل رسیده، پایبند نیستید.» (حسن روحانی، رئیس‌جمهور اسبق، آبان ۹۶)

«آمریکایی‌ها به بهانه‌های مختلف به دنبال اعمال یک‌سری تحریم‌های جدید هستند که با هیچ منطق و روح و متن برجام هم سازگار نبوده و در تعارض است.» (همو، تیر ۹۶)

«توافق با آمریکا به اندازه جوهر روی کاغذ هم ارزش ندارد.» (محمدجواد ظریف، بهمن ۹۷)

«راجع به برجام، ساعت‌ها مذاکره شد، سپس آقای ترامپ با یک امضای سریع آن را باطل اعلام می‌کند. آیا می‌توان با چنین فردی وارد مذاکره کرد؟ آیا این اقدام چیزی جز یک نمایش تبلیغاتی است؟» (همو، مرداد ۹۷)

ظریف در مصاحبه با شبکه تلویزیونی «سی‌ان‌ان» و در پاسخ به این پرسش خبرنگار که «اگر شما احساس می‌کردید آمریکا به تحریم‌ها اعتیاد دارد، چرا توافق را ادامه دادید؟» گفت: «این شاید یک اشتباه بوده است اما مشکل اینجا بود که احساس ما این بود که ایالات متحده یاد گرفته که دست کم در مورد ایران، تحریم‌ها علی‌رغم ایجاد مشقت‌های اقتصادی، نتایج سیاسی مد نظر آنها را به بار نمی‌آورند و من فکر می‌کردم که آمریکایی‌ها این درس را یاد گرفته‌اند. متأسفانه، اشتباه می‌کردم.» (همو، شهریور ۹۷)

«توافق هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ موسوم به برجام، تقریباً هیچ دستاورد اقتصادی برای تهران در بر نداشته است.» (ولی‌الله سیف، رئیس وقت بانک مرکزی ایران در مصاحبه با تلویزیون بلومبرگ، فروردین ۹۶)

«صریح می‌گویم، مذاکره با آمریکا فایده‌ای ندارد.» (مجید تخت‌روانچی، عضو وقت تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای، مرداد ۹۷)

«متأسفانه در شرایط کنونی در مسئله توافق هسته‌ای هیچ راه‌حل منفعت‌آوری در مقابل کشورمان وجود ندارد.» (روزنامه اعتماد، آذر ۹۷)

«تصویری که امروز از توافق هسته‌ای و تحریم‌ها داریم آن است که ایران موبه‌مو تعهدات هسته‌ای خود را اجرا می‌کند، اما تحریم‌هایی را که تحمل می‌کند به مراتب سخت‌تر از دوره قبل از توافق است.» (روزنامه سازندگی، دی ۹۷)

«اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۹ که مقاله «مذاکره‌ی مستقیم» را در روزنامه اطلاعات نوشتم... این آمریکا بود که بدون هیچ پیش‌شرطی جورج بوش پدر، پیشنهاد مذاکره را مطرح کرد. اکنون پس از ۳۴ سال، جهان دگرگون شده و تفسیرهای متفاوتی دارد. نتانیاهو و ترامپ گمان می‌کنند در قضیه فلسطین و حزب‌الله پیروز شده‌اند... باور دارند که ایران تضعیف شده و دیگر امکان دفاع از جبهه مقاومت، یعنی حزب‌الله و حماس را ندارد. بر اساس چنین پیش‌داوری‌هایی، ترامپ دستورالعمل اجرایی درباره ایران را امضا کرد. روح آن دستورالعمل نه تنها خلع سلاح بلکه تسلیم ایران است. ایران یک‌بار با آمریکا مذاکره کرد. برجام محصول مذاکره بود. ترامپ برجام را ترک کرد و در واقع مذاکره را از معنی و فایده انداخت. اکنون او چگونه انتظار دارد که ایران به او اعتماد کند؟... با توجه به نکاتی که نوشتم به نظرم موضع آیت‌الله

خامنه‌ای در بیهوده دانستن و نفی مذاکره، تصمیم و رویکردی خردمندانه و متناسب با دفاع از منافع و مصالح ملی است. خوشبختانه سخنان بسیار سنجیده پزشک‌یان در راهپیمایی ۲۲ بهمن، باطل‌السحر دامی بود که پهن کرده بودند تا بتوانند دوباره از حاکمیت دوگانه سخن بگویند. پزشک‌یان در بهترین موقعیت، صریح‌ترین سخنان را در دفاع از موضع رهبری بیان کرد.» (روزنامه اعتماد، ۱۴۰۳/۱۱/۲۷)

تجربه بیستم؛ دونالد بایدن؟!!

با رفتن دونالد ترامپ از کاخ سفید و روی کار آمدن جو بایدن، برخی در ایران امیدوار بودند که فصل جدیدی در روابط دو کشور آغاز شود. این امید بر این باور بود که بایدن، به عنوان یک دموکرات، رویکردی نرم‌تر و دیپلماتیک‌تر در قبال ایران در پیش خواهد گرفت؛ اما سیر تحولات نشان داد که بایدن نه تنها تفاوتی با ترامپ نداشت، بلکه در بسیاری از موارد همان سیاست‌های سخت‌گیرانه را با کمی اغماض ادامه داد. به عبارت دیگر، بایدن همان «دونالد ترامپ» بود، اما با چهره‌ای متفاوت.

یکی از مهم‌ترین شواهدی که نشان داد بایدن تفاوت چندانی با ترامپ نداشت، نحوه برخورد او با مسئله تحریم‌ها بود. در دوران ترامپ، مایک پمپئو، وزیر خارجه وقت آمریکا، ۱۲ شرط سخت‌گیرانه برای مذاکره با ایران تعیین کرده بود. این شروط شامل توقف فعالیت‌های موشکی، تغییر رفتار در منطقه و پذیرش محدودیت‌های گسترده در برنامه هسته‌ای ایران می‌شد. بایدن اگرچه در ظاهر با زبان نرم‌تری صحبت می‌کرد، همان ۱۲ شرط پمپئو را با اندکی نرمش پیگیری کرد. به گفته «امیرعلی ابوالفتح» کارشناس مسائل آمریکا، «تفاوت زیادی بین آمریکای بایدن با آمریکای ترامپ وجود نداشت.

آمریکای ترامپ همان دستور کاری را که مایک پمپئو در ۱۲ بند ارائه کرده بود، پیش می‌برد، دولت بایدن هم با اندکی اغماض همان‌ها را ترتیب اثر داد.» تحریم‌ها یکی از اصلی‌ترین ابزارهای سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران بوده است. در دوران ترامپ، سیاست فشار حداکثری با اعمال تحریم‌های گسترده علیه ایران اجرا شده بود. با روی کار آمدن بایدن، برخی انتظار داشتند که این تحریم‌ها برداشته شود یا حداقل تعدیل شود؛ اما بایدن به وضوح اعلام کرد تحریم‌ها به همین شکل باقی خواهند ماند. او حتی شرط بازگشت آمریکا به برجام را اجرای تعهدات ایران و مذاکره درباره مسائل موشکی و منطقه‌ای قرار داد. این در حالی بود که ایران همواره اعلام کرده بود تنها در صورتی به مذاکره خواهد نشست که تحریم‌ها به طور کامل برداشته شود و اگر تحریم‌ها برداشته نشود، همان‌طور که مقامات آمریکا از جمله بایدن به صراحت و به کرات گفته بودند، دلیلی برای مذاکره وجود نداشت.

یکی دیگر از ابزارهای آمریکا برای فشار بر ایران، استفاده از رسانه‌ها برای ایجاد فضای منفی علیه این کشور بود. این رویکرد خصوصاً در سال ۱۴۰۱ شدت بیشتری یافت. رسانه‌های آمریکایی افزون بر ساخت چهره‌ای خشن از ایران، تلاش کردند این تصویر را ایجاد کنند که ایران مخالف مذاکره و گریزان از تعامل است. این در حالی بود که ایران همواره اعلام کرده بود که

آماده مذاکره است، اما با شرایط خاصی از جمله برداشته شدن تحریم‌ها. این موضوع نشان داد که تغییر رئیس‌جمهور در آمریکا لزوماً به معنای تغییر سیاست‌های این کشور در قبال ایران نیست و ایران باید همچنان بر مقاومت و دفاع از منافع ملی خود پایبند بماند.

تجربه بیست و یکم؛ بی بی و دونالد!

با بازگشت احتمالی دونالد ترامپ به صحنه سیاسی آمریکا، چشم‌ها به سوی خاورمیانه دوخته شده است. ترامپ که در دوره اول ریاست جمهوری اش سیاست‌های جسورانه‌ای را در قبال اسرائیل و فلسطین پیش برد، اکنون به نظر می‌رسد آماده است تا بار دیگر اولویت اول آمریکا در غرب آسیا را امنیت رژیم صهیونیستی قرار دهد. این رویکرد، نه تنها بر روابط منطقه‌ای تأثیرگذار خواهد بود، بلکه می‌تواند تنش‌های موجود را تشدید کند.

یکی از محورهای کلیدی سیاست‌های ترامپ در خاورمیانه، احیای طرح «معامله قرن» و پیمان‌های ابراهیم بود؛ طرحی که عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی با عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی را در اولویت قرار داد. این توافق‌ها زمینه‌ای را برای تقویت موقعیت رژیم صهیونیستی در منطقه فراهم کردند و راه را برای اجرای سیاست‌های تهاجمی‌تر، از جمله الحاق شهرک‌های واقع در کرانه باختری رود اردن به مناطق اشغال شده از سوی اسرائیل هموار کردند. در این میان، اظهارات مقامات صهیونیستی نشان‌دهنده تغییر رویکرد رسمی آنها نسبت به کرانه باختری بود. سفیر ترامپ در تل‌آویو صراحتاً اعلام کرد: «این مناطق، یهودا و سامره هستند و چیزی به نام کرانه

باختری وجود ندارد. شهرک‌ها، شهرها و روستاهای اسرائیلی‌اند.» این دیدگاه «بتسالل اسموتریچ»، وزیر دارایی اسرائیل نیز تکرار شد و بر اعمال حاکمیت اسرائیل بر این مناطق تأکید شد.

اما این بار، ترامپ و هم‌پیمانانش در رژیم صهیونیستی، به نظر می‌رسد گامی فراتر از کرانه باختری برداشته‌اند. در روزهای اخیر، طرح کوچاندن مردم غزه به کشورهای دیگر مانند اردن و مصر مطرح شده است. این طرح که به بهانه بازسازی غزه به عنوان سرزمینی زیبا و مدرن ارائه شده، در واقع چیزی جز اجرای دکرترین خاورمیانه جدید آمریکا بدون وجود کشوری به نام فلسطین نیست. این طرح مورد استقبال و جشن تندروهای صهیونیستی قرار گرفته، اما با مخالفت شدید جهانیان مواجه شده است. تصور اینکه اعلام چنین طرحی از طرف ترامپ، از روی سرخوشی، سرمستی یا دیوانگی بوده، کاملاً اشتباه است. ترامپ نه احمق است و نه دیوانه، بلکه دقیق و گام‌به‌گام طرح سازمان سیا در خصوص ایجاد خاورمیانه نوین آمریکایی، با محوریت اسرائیل را اجرا می‌کند. در دوره اول ترامپ، این طرح با پروژه عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل رونمایی شد؛ اما بعد از حوادث ۱۷ اکتبر، این طرح به شکست انجامید و به کما رفت.

حالا با بازگشت احتمالی ترامپ، این پرسش مطرح است که آیا این طرح دوباره زنده خواهد شد؟ و اگر چنین شود، چه تأثیری بر منطقه خواهد داشت؟ تداوم سیاست‌های دوگانه و حمایت بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی که عامل اصلی شعله‌ور شدن درگیری‌ها و تهدید صلح جهانی بوده است، می‌تواند خاورمیانه را بیش از پیش به سمت بحران سوق دهد. حمایت کورکورانه از اقدامات یکجانبه رژیم صهیونیستی، از جمله شهرک‌سازی‌های غیرقانونی و نادیده گرفتن حقوق فلسطینیان، تنها به عمیق‌تر شدن شکاف‌ها و دور شدن از چشم‌انداز صلح منجر خواهد شد. بازگشت ترامپ به منطقه می‌تواند به معنای تشدید تنش‌ها و دور شدن از هرگونه راه‌حل پایدار باشد. اگر آمریکا همچنان به حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل ادامه دهد، نه تنها صلح در خاورمیانه دست‌نیافتنی‌تر خواهد شد، بلکه امنیت جهانی نیز به خطر خواهد افتاد. این آغازی بود بر آن که بدانیم معادلات را باید فراتر از موضوع هسته‌ای دانست، آنچه ترامپ و نتانیاهو به دنبال آن هستند، طراحی‌ای برای سیطره صهیونیسم بر کل منطقه است که به زودی جلوه‌های بیشتری از آن را خواهیم دید.

تجربه بیست و دوم؛ اول ضربه، بعد مذاکره!

راهبرد دونالد ترامپ در قبال ایران را می‌توان در یک عبارت کلیدی خلاصه کرد: «اول ضربه بزن، سپس مذاکره کن» یا به انگلیسی Strike First, Then Bargain. این رویکرد که مبتنی بر اعمال فشار حداکثری و سپس تحمیل خواسته‌ها از موضع قدرت است، هدف نهایی خود را تضعیف مؤلفه‌های قدرت ایران و تحمیل شرایط یکجانبه قرار داده است. این استراتژی از دو مرحله کلیدی تشکیل می‌شود که هر کدام نقش مهمی در اجرای آن ایفا می‌کنند.

مرحله اول، اعمال فشار حداکثری برای تضعیف ایران؛ نمونه بارز این تاکتیک را می‌توان در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ مشاهده کرد. ترامپ در سال ۲۰۱۸ با خروج یکجانبه از برجام و تشدید تحریم‌های اقتصادی، تلاش کرد تا ایران را در موضع ضعف قرار دهد. این تحریم‌ها که شامل محدودیت‌های شدید بر صادرات نفت، قطع دسترسی به سیستم مالی جهانی و حتی هدف قرار دادن سردار شهید حاج قاسم سلیمانی بود، به عنوان ابزاری برای «شکستن مقاومت ایران» طراحی شد. دولت آمریکا ادعا می‌کند که فشار حداکثری هیچ‌گاه متوقف نشده و حتی در دوره جدید ریاست جمهوری ترامپ، با

امضای یادداشت اجرایی در بهمن ۱۴۰۳، این سیاست را احیا کرده است. هدف اصلی این اقدامات، کاهش توان اقتصادی ایران، محدودسازی نقش منطقه‌ای آن و ایجاد شکاف داخلی برای پذیرش مذاکرات از موضع ضعف است. ترامپ و تیم او بر این باورند که با اعمال فشار حداکثری، می‌توانند ایران را به پای میز مذاکره بکشانند، اما نه به عنوان یک طرف برابر، بلکه به منزله کشوری که مجبور به پذیرش خواسته‌های آمریکاست. این فشارها نه تنها بر اقتصاد ایران تأثیر گذاشته، بلکه تلاش می‌کند تا روحیه مقاومت مردم و دولت ایران را نیز تضعیف کند.

مرحله دوم، مذاکره به مثابه ابزار اعمال قدرت؛ پس از ایجاد فشار، ترامپ مذاکره را نه به منزله راه‌حل، بلکه به عنوان امتیازی یک‌طرفه معرفی می‌کند. این مذاکرات در چهارچوبی طراحی شده است که ایران را مجبور به پذیرش خواسته‌های آمریکا در چهار حوزه هسته‌ای، موشکی، منطقه‌ای و حقوق بشر (بویژه مسئله زن) کند. ترامپ با استفاده از جنگ روانی و القای دوقطبی در افکار عمومی ایران، سعی دارد تصویری از «گریزناپذیری مذاکره» ایجاد کند. برای نمونه، همزمان با تشدید تحریم‌ها، ادعاهای ظاهری درباره تمایل به گفت‌وگو مطرح می‌شود، اما در عمل، هیچ نشانه‌ای از لغو تحریم‌ها یا بازگشت به تعهدات برجامی دیده نمی‌شود. در این رویکرد، مذاکره به عنوان فرصتی برای حل اختلافات، بلکه

ابزاری برای تحمیل خواسته‌هاست. ترامپ و تیم او تلاش می‌کنند با ایجاد تصویری از گریزناپذیری مذاکره، ایران را مجبور به پذیرش شرایط یکجانبه کنند. این استراتژی نه تنها به دنبال محدود کردن توان‌های ایران است، بلکه می‌خواهد نقش منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را نیز تضعیف کند.

در این چارچوب، نهی رهبر معظم انقلاب از مذاکره با آمریکایی‌ها کاملاً قابل درک است. ایشان بارها تأکید کرده‌اند که مذاکره با آمریکا در شرایطی که طرف مقابل به دنبال تحمیل خواسته‌های خود است، نه تنها مفید نیست؛ بلکه به ضرر منافع ملی ایران خواهد بود. رهبر فرزانه انقلاب با درک عمیق از استراتژی «اول ضربه، بعد مذاکره»، همواره بر مقاومت و حفظ استقلال ایران تأکید کرده‌اند. این رویکرد رهبری نشان‌دهنده هوشیاری در برابر ترفندهای آمریکاست. مذاکره با کشوری که به دنبال تضعیف ایران و تحمیل شرایط یکجانبه است، نه تنها به حل مشکلات منجر نخواهد شد؛ بلکه می‌تواند به تضعیف بیشتر موقعیت ایران بینجامد. به همین دلیل، رهبر فرزانه انقلاب بر حفظ مقاومت و عدم پذیرش مذاکره در شرایط تحمیلی تأکید کرده‌اند. مذاکره تنها زمانی می‌تواند مفید باشد که در شرایطی برابر و بدون تحمیل خواسته‌های یکجانبه صورت گیرد، و این چیزی است که آمریکا تاکنون نشان‌دهنده تمایلی به آن ندارد.

تجربه بیست و سوم؛ یادداشت سیاه!؟

مفهوم «یادداشت اجرایی» در فرهنگ لغت حقوقی آمریکا به دستورالعمل‌ها یا راهنمایی‌هایی اشاره دارد که از سوی رئیس جمهور یا مقامات عالی‌رتبه دولتی صادر می‌شوند و به انتشار عمومی نیاز ندارند. این یادداشت‌ها معمولاً به منزله دستورات داخلی در محدوده دستگاه‌های اجرایی دولت باقی می‌مانند. در مقابل، فرمان اجرایی دستور رسمی‌تری است که رئیس جمهور صادر می‌کند، تأثیر قانونی دارد و باید به طور رسمی منتشر شود. فرمان‌های اجرایی برای اجرای قوانین، تعیین سیاست‌های جدید یا هدایت دستگاه‌های دولتی استفاده می‌شوند، در حالی که یادداشت‌های اجرایی بیشتر برای سیاست‌های داخلی و روش‌های اجرایی به کار می‌روند.

«دونالد ترامپ» رئیس جمهور سابق آمریکا، پس از خروج از برجام در اردیبهشت ۱۳۹۷، برای اعمال فشار حداکثری بر ایران، فرمان اجرایی صادر کرد. با این حال، به تازگی او یادداشت اجرایی‌ای را امضا کرده است که برخی آن را نشانه‌ای از تغییر رویکرد او تلقی می‌کنند. از یک سو، برخی معتقدند این یادداشت، با بار حقوقی کمتر نسبت به فرمان اجرایی، نشان‌دهنده تمایل ترامپ برای باز کردن مسیر مذاکره با ایران است. این نگاه بر این باور

است که ترامپ با این اقدام می‌خواهد نشان دهد اهل انعطاف است و آماده مذاکره عادلانه و شرافتمندانه است. از سوی دیگر، نگاه دیگری بر این موضوع تأکید دارد که این یادداشت اجرایی بر پایه تصور ضعف ایران تهیه شده و هدف آن خلع سلاح و وادار کردن ایران به تسلیم است. این نگاه معتقد است ترامپ با امضای این سند، عملاً امکان مذاکره را از بین برده است؛ زیرا موافقت ایران با مذاکره در چنین شرایطی به معنای تأیید توهم ضعف ایران و باز کردن راه برای فشار بیشتر خواهد بود. ترامپ در مصاحبه‌های اخیر خود بارها دوگانه «توافق یا حمله نظامی» را مطرح کرده است، که نشان‌دهنده رویکرد تهاجمی اوست.

این یادداشت اجرایی ابعاد گسترده‌ای از سیاست «فشار حداکثری» را در بر می‌گیرد و بر اقدامات اقتصادی، سیاسی و امنیتی متمرکز است. در این سند آمده است، آمریکا اجازه نخواهد داد ایران به سلاح هسته‌ای و موشک‌های بالستیک قاره‌پیما و سلاح‌های نامتعارف و حتی متعارف دست یابد. این موضع‌گیری به سیاست‌های پیشین دولت ترامپ شباهت دارد، اما تفاوت آن در تأکید بر اعمال اقدامات تنبیهی برای محدود کردن فعالیت‌های ایران در حوزه‌های مختلف است. اینکه آمریکا هم‌زمان با درخواست مذاکره، اقدامات، فرامین و یادداشت‌هایی از این دست را به منصفه ظهور می‌رساند،

نشان از مقاصد منفی و شواهد مبرهن برای تکرار بدعهدی‌های گذشته است.
آیا می‌شود با کسی که شمشیر تنبیه و تحریم را روی سر شما نگه داشته از
موضع احترام‌آمیز و در شرایط یکسان و مختار مذاکره کرد؟!

تجربه بیست و چهارم؛ ۱۸ فرمان

نگاهی کلی به نوع دسته‌بندی وظایف، مأموریت‌ها و تنبیهات یادداشت اجرایی دولت جدید آمریکا یادآور تجربه‌های تحریمی و فشار حداکثری گذشته است. در واقع، گویی شروط پمپئو و ترامپ در دولت اول امروز در ذیل نام و عنوانی جدید به مثابه تجربه‌ای تازه از زورگویی، دروغ‌بافی و اغواگری در قالب «فریب مذاکره» به منصف ظهور و بروز می‌رسد؛

الف) وظایف وزارت خزانه‌داری

۱. تحریم فوری ناقضان تحریم ایران؛

۲. راه‌اندازی پوشش مداوم و قوی اجرای تحریم با هدف قطع دسترسی ایران و گروه‌های مرتبط با ایران به درآمد؛

۳. اصلاح یا لغو هر «مجوز عمومی»، «پرسش و پاسخ متداول» یا «راهنما» که

به‌نوعی متضمن آسایش مالی برای ایران و گروه‌های مرتبط با ایران باشد؛

۴. به‌روزرسانی «راهنما»ها برای همه‌ی بخش‌های کسب‌وکار و تجارت

از جمله حمل‌ونقل، بیمه و عوامل و گردانندگان بنادر؛

۵. حفظ و تداوم «اقدامات مقابله‌ای» «کارگروه اقدام مالی» (FATF) علیه

جمهوری اسلامی ایران با هدف جلوگیری هرچه بیش‌تر از دور زدن تحریم‌ها
توسط ایران.

ب) وظایف وزارت خارجه

۱. اصلاح یا لغو «معافیت‌های موقت تحریمی» (Waivers) به‌خصوص
آنهايي که به‌نوعی متضمن آسایش مالی برای ایران هستند، از جمله مورد
«پروژه‌ی بندر چابهار»؛

۲. راه‌اندازی پوشش مداوم و قوی (با هماهنگی با وزارت خزانه‌داری و سایر
نهادهای اجرایی مربوطه) با هدف صفر کردن میزان صادرات نفت ایران، از
جمله صادرات نفت ایران به چین؛

۳. رهبری پوششی جهانی برای منزوی‌سازی ایران، با همکاری سازمان‌های
بین‌المللی؛

۴. جلوگیری از استفاده‌ی ایران از نظام مالی عراق و آب‌های کشورهای خلیج
فارس برای عملیات کشتی‌به‌کشتی برای دور زدن تحریم.

ج) وظایف نماینده دائم آمریکا در سازمان ملل

۱. همکاری با شرکای کلیدی آمریکا برای فعال‌سازی سازکار
ماشه (اسنپ‌بک)؛

۲. پیگیری حقوقی نقض «معاهده منع اشاعه» (NPT) از سوی ایران؛

۳. برگزاری جلسات متعدد شورای امنیت برای تأکید بر تهدیدات پر تعداد ایران علیه امنیت و صلح بین الملل.

(د) وظایف وزارت بازرگانی

۱. راه اندازی پویش مداوم و قوی برای اجرای ترتیبات پایش صادرات با هدف محدودسازی جریان فناوری و قطعات با اهداف نظامی به ایران.

(ه) وظایف دادستان کل

۱. پیگیری حقوقی با هدف متوقف سازی فعالیت تمام شبکه های مالی و آمادی داخل آمریکا که از سوی ایران پشتیبانی می شوند؛

۲. پیگیری حقوقی برای توقیف محموله های غیرقانونی نفت ایران؛

۳. پیگیری حقوقی برای شناسایی دارایی های دولتی ایران و [استفاده از آن برای] کمک به قربانیان آمریکایی تروریسم؛

۴. پیگیری حقوقی برای محکوم سازی رهبران و اعضای گروه های تروریستی دارای حمایت ایران که متعرض شهروندان آمریکایی شده اند.

۵. استفاده از تمام ابزارهای حقوقی، تنظیم گری و سایبری برای متوقف سازی عملیات های جاسوسی ایران.

تجربه بیست و پنجم؛ عقلانیت، هوشمندی و شرافت

رهبر معظم انقلاب اسلامی بارها بر عدم عقلانیت، هوشمندی و شرافت مذاکره با آمریکا و دولت ترامپ تأکید کرده‌اند. به‌راستی چرا مذاکره ایران با آمریکا و ترامپ غیرعقلانی، غیرهوشمندانه و غیرشرافتمندانه است؟ باید گفته شود که این موضع صرفاً یک نگرش ایدئولوژیک نیست، بلکه تحلیلی استراتژیک مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی، منطق بازی‌های سیاسی و درک ماهیت رفتاری طرف مقابل است. در این نوشتار، با تکیه بر سه محور «عقلانیت»، «هوشمندی» و «شرافت»، این موضوع را بررسی می‌کنیم.

۱. عقلانیت و نظریه بازی‌ها؛ از منظر نظریه بازی‌گر عقلانی، هر کنشگر در عرصه سیاست بین‌الملل باید با محاسبه دقیق هزینه‌ها و منافع، تصمیم‌گیری کند. ایران به عنوان یک بازیگر عقلانی، نمی‌تواند منافع حیاتی خود را در معرض ریسک مذاکره با طرفی قرار دهد که نه تنها تعهدی به قواعد بازی ندارد، بلکه همواره از موضع زورگویی و تحریم به دنبال تحمیل خواسته‌های خود است. دونالد ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود با خروج یکجانبه از برجام (توافق هسته‌ای ۲۰۱۵)، نقض قوانین بین‌المللی را نهادینه کرد. این اقدام نشان داد آمریکا حتی به توافقات مکتوب و چندجانبه نیز پایبند نیست. بر

اساس نظریه بازی‌ها، تعامل با چنین بازیگری که در موضوع نقض قواعد سابقه مکرر دارد، به «تعادل نش» (Nash Equilibrium) منجر نمی‌شود؛ زیرا یک طرف همواره انگیزه تقلب و تغییر قواعد به نفع خود را دارد. لازم به توضیح است «تعادل نش» که برگرفته از نام «جان فوربز نش»، پیشنهاددهنده آن است، راه‌حلی است از نظریه بازی که شامل دو یا چند بازیکن می‌شود. در این راه حل فرض بر آگاهی هر بازیکن به راهبرد تعادل بازیکنان دیگر است، بدون وجود هیچ بازیکنی که فقط برای کسب سود خودش با تغییر راهبرد یکجانبه عمل کند. به نظر می‌رسد، رهبر معظم انقلاب با درک این واقعیت، مذاکره مجدد را شبیه ورود به یک بازی با مجموع صفر می‌دانند که در آن، تنها طرف تحمیل‌گر برنده می‌شود و لذا عقلانیت حکم می‌کند در چنین شرایطی، حفظ اهرم‌های فشار و تقویت موقعیت چانه‌زنی، بر مذاکره توخالی اولویت دارد.

۲. در مدح هوشمندی؛ مذاکره با آمریکا در شرایط کنونی، به ویژه با توجه به هماهنگی ترامپ و نتانیاهو، به معنای قدم گذاشتن در یک تله طراحی شده است. این دو، در حال تکمیل پازلی منطقه‌ای هستند که هدف نهایی آن تضعیف ایران و خلع سلاح امنیتی - نظامی آن است. طرح «معامله قرن» برای فلسطین، عادی‌سازی روابط برخی کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی، و تشدید تحریم‌های ظالمانه علیه ایران، همگی بخشی از این نقشه‌اند. ترامپ

بارها اعلام کرده است هدفش از مذاکره با ایران، نه حل اختلافات، بلکه ایجاد «توافقی جدید و با خواسته‌های بیشتر از برجام» است تا ایران را وادار به پذیرش خواسته‌های یکجانبه کند. از سوی دیگر، نتانیاهو با ادعاهای واهی درباره «تهدید هسته‌ای ایران» می‌کوشد فضایی ایجاد کند که مذاکره تنها راه کاهش فشارها قلمداد شود؛ اما واقعیت این است که پذیرش مذاکره تحت این شرایط، به معنای مشروعیت بخشیدن به فشارهای غیرقانونی آمریکا و اسرائیل و تقویت مهره‌های آنها در بازی است. هوشمندی حکم می‌کند به جای بازی در زمین دشمن، با تقویت هم‌پیمانی‌های منطقه‌ای و اهرم‌ها و مؤلفه‌های بازدارندگی، توازن قدرت را به هم زد.

۳. شرافت در برابر شرارت؛ شرط اصلی مذاکره شرافتمدانه، وجود حداقلی از اعتماد و احترام متقابل است؛ اما آمریکا در چهار دهه گذشته، نه تنها به تعهدات خود پایبند نبوده، بلکه با اقداماتی چون تحریم‌های کور، ترور شهید سلیمانی، حمایت از گروه‌های تروریستی ضدایرانی و مصادره غیرقانونی دارایی‌های مردم ایران، نشان داده است که «شرارت» جزئی جدایی‌ناپذیر از استراتژی آن است. آیا می‌توان با دولتی که برجام را - که خود مذاکره‌کننده اصلی آن بود - از حیز انتفاع انداخت، مذاکره کرد؟ آیا می‌توان به کسی اعتماد کرد که پیش از نشستن بر سر میز مذاکره، موشک‌های اقتصادی و

امنیتی خود را به سمت ملت ایران نشانه گرفته است؟ شرافت ملی و انقلابی اجازه نمی‌دهد ایران در برابر زورگویی و بی‌عدالتی سرخَم کند. مذاکره تحت فشار، نه تنها شرافتمدانه نیست، بلکه نوعی بازی‌سازی برای عادی کردن روابط رژیم صهیونیستی با ملل مسلمان منطقه پس از نسل‌کشی در غزه و لبنان است.

تجربه بیست و ششم؛ منطق نور

تدبیر رهبر معظم انقلاب و نگاه منفی ایشان به آمریکایی‌ها را باید در درون منطق قرآن و اهل بیت (ع) جست‌وجو کرد. ایشان در سال‌های اخیر بارها بر این منطق الهی تأکید فرموده‌اند: «اینهایی که می‌بینید عربده می‌کشند در موضع ریاست جمهوری فلان کشور یا پادشاهی فلان کشور علیه ملت‌ها، علیه مردم، علیه صلح، علیه آرامش، علیه ثبات حکومت‌ها و کشورها، همان‌هایی هستند که قرآن بر سر آنها داد کشیده؛ این را باید مردم بفهمند. اینکه قرآن به ما [می‌گوید]: وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ؛ (هود/۱۱۳) اعتماد نکنید به ظالمین، این همین گرفتاری امروز مردم دنیا است. اعتماد می‌کنند، پدرشان درمی‌آید.» (۱۳۹۸/۰۲/۱۶)

«اگر چنانچه ما خواستیم عقلانیت را در سایه اعتماد به شیطان‌ها به کار بگیریم، آنجا جور دیگری خواهد شد. آیه قرآن در سوره مبارکه نور می‌فرماید که «أَعْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً»؛ مثل سراب، انسان تشنه، زمین خشک را از دور [شبیهِ] آب می‌بیند؛ بعد که نزدیک می‌شود، می‌بیند «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ»، می‌بیند هیچ چیز نیست. امید بستن به شیطان‌ها این است؛ امید بستن به قدرت‌های مادی و شیطانی این است. عقلانیت و تدبیر و کارکرد

عاقلانه در مسائل مختلف - در دیپلماسی، در مسائل کشوری، در اداره‌ی داخل کشور، در تجهیزات، در علم، در صنعت و در غیره - کار لازمی است، اما اعتماد به شیاطین، اعتماد به آن کسی که با اصل وجود شما مخالف است، خطای بزرگی است.» (۱۳۹۵/۱۱/۱۹)

«خدای متعال از قول شیطان نقل می‌کند که شیطان در قیامت به کسانی که از او متابعت کرده‌اند می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ؛ شیطان به پیروان خودش می‌گوید خدا وعده روراست و درست به شما داده بود، شماها از وعده خدا پیروی نکردید، پایبند نماندید؛ من وعده دروغی به شما دادم، شما دنبال من راه افتادید! من تخلف وعده کردم، من وعده دادم به شما و تخلف کردم؛ شیطان پیروان خودش را این جور در قیامت ملامت می‌کند. بعد هم خدای متعال می‌فرماید از قول شیطان که به آنها می‌گوید که «فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ مَوَانُفُسِكُمْ»، من را ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید. این عیناً امروز منطبق است با آمریکا. حالا شیطان در قیامت این حرف را می‌زند، آمریکایی‌ها امروز در دنیا این حرف را می‌زنند؛ وعده می‌دهند، عمل نمی‌کنند، تخلف می‌کنند. امتیاز نقد را می‌گیرند، امتیاز نسیه را نمی‌دهند؛ وضع آمریکا این است. خب، پس به دیگران نباید اعتماد کرد.» (۱۳۹۵/۰۵/۱۱)

«ما باید به خودمان اعتماد کنیم، به خودمان تکیه کنیم و بدانیم می‌توانیم و بدانیم که خدای متعال هم کمک می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ وَأَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكِبْتَ»؛ وقتی ما صادقانه وارد میدان می‌شویم و حرکت می‌کنیم، خدای متعال نصرت را به ما قطعاً خواهد داد. خب زندگی فرازونشیب دارد؛ زندگی فردی هم فرازونشیب دارد، چه برسد به زندگی اجتماعی و زندگی یک ملت.» (۱۳۹۵/۱۰/۱۸)

«یکی از اصول امام اتکال به کمک الهی، اعتماد به صدق وعده الهی و نقطه مقابل، بی‌اعتمادی به قدرت‌های مستکبر و زورگوی جهانی است؛ این یکی از اجزاء مکتب امام است. اتکال به قدرت الهی؛ خدای متعال وعده داده است به مؤمنین؛ و کسانی که این وعده را باور ندارند در کلام خود خداوند لعن شده‌اند: وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ، وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، آن کسانی که «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعْنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا». اعتقاد به وعده الهی، به صدق وعده الهی - که فرموده است «ان تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» - یکی از ارکان تفکر امام بزرگوار ما است؛ باید به این وعده اعتماد و اتکال کرد.» (۱۳۹۴/۰۳/۱۴)

تجربه بیست و هفتم؛ شطرنج بدون گوریل!

سیاست خارجی ایران در مواجهه با فشارهای حداکثری آمریکا شبیه یک بازی شطرنج پیچیده است؛ بازی ای که موفقیت در آن نه با حذف مهره‌ها، بلکه با حرکت‌های حساب شده و استفاده از ظرفیت‌های پنهان صفحه ممکن می‌شود. رد مذاکره با آمریکا در شرایطی که طرف مقابل قواعد بازی را یک طرفه تعیین می‌کند، به معنای ایستادن در گوشه صفحه نیست، بلکه فرصتی برای تقویت دیپلماسی با دیگر کشورها و باز تعریف نقش ایران در معادلات جهانی است.

۱. شکستن اجماع، ساختن فرصت؛

مقابله با فشارهای آمریکا نیازمند دیپلماسی فعال و چندلایه است. این دیپلماسی دو هدف اصلی دارد: یک- شکستن اجماع جهانی علیه ایران: برای نمونه، افزایش تعامل با کشورهای همسایه نظیر قطر، عمان یا کویت نه تنها امنیت منطقه را تقویت می‌کند، بلکه برخی از زمینه‌های نفوذ و فشار آمریکا در خلیج فارس را کاهش می‌دهد. دو- خنثی کردن مکانیسم ماشه: نزدیک شدن به زمان فعال‌سازی «اسنپ‌بک» (بازگشت تحریم‌های شورای امنیت) را می‌توان به فرصتی برای مذاکره غیرمستقیم با اروپا تبدیل کرد. اروپایی‌ها به

دلیل وابستگی به سیستم مالی دلاری، از تحریم‌های ثانویه آمریکا هراس دارند و از سویی با امنیت و سیاست ایالات متحده عجین شده‌اند؛ لذا باید اندیشید که چگونه باید تعامل کرد؟

۲. تقویت روابط با متحدان؛

الف) چین و استفاده از شکاف‌ها؛ رقابت فشرده آمریکا و چین، فرصتی طلایی برای ایران است. واشنگتن تلاش می‌کند با فشار بر پالایشگاه‌های چینی، صادرات نفت ایران را قطع کند، اما این فشار سه فرصت ایجاد می‌کند: اولاً، احیای قرارداد ۲۵ ساله را به دنبال دارد؛ چرا که این توافق تنها یک سند اقتصادی نیست، بلکه ابزاری برای ایجاد اتحاد ژئوپلیتیک است. برای نمونه، سرمایه‌گذاری چین در زیرساخت‌های بندری ایران (مثل چابهار) می‌تواند موازنه تجاری ایجاد کند و دسترسی پکن به آب‌های آزاد را تضمین کند. ثانیاً، معامله و فروش نفت ایران به یوآن (ارز ملی چین) را موجب می‌شود که هم تحریم‌های دلاری را دور می‌زند و هم چین را به خریدار ثابت نفت ایران تبدیل می‌کند. در مقابل، ایران می‌تواند فناوری‌های دیجیتال یا انرژی‌های پاک را از چین دریافت کند. ثالثاً، دیپلماسی فناوری شکل می‌گیرد که خود باعث همکاری در حوزه‌های حساس مانند هوش مصنوعی، رباتیک یا فضا

می‌شود که وابستگی متقابل ایجاد می‌کند و جایگزین رابطه یک طرفه فروش نفت می‌شود.

ب) روسیه و همکاری فراتر از سیاست؛ در شرایط موجود معاهده جامع راهبردی جدید می‌تواند با اقدامات عملی به یک پیوند اقتصادی تبدیل شود؛ چرا که با فعال‌سازی کریدور شمال- جنوب در سایه این تعامل، سرمایه‌گذاری مشترک در توسعه خطوط ریلی، جاده‌ای و بنادر (مثل بندر انزلی و چابهار) نه تنها ایران را به گذرگاه ترانزیتی اوراسیا تبدیل می‌کند، بلکه جایگزین امنی برای مسیرهای تحریم شده روسیه است. از سوی دیگر، سیستم مالی بدون دلار شکل می‌گیرد. ایجاد مکانیسم پرداخت با روبل و ریال، یا راه‌اندازی بانک‌های مشترک، مبادلات را از خطر تحریم‌های آمریکا مصون می‌دارد و در نهایت در حوزه انرژی هسته‌ای غیرنظامی، همکاری در پروژه‌هایی مانند نیروگاه بوشهر یا انتقال فناوری پالایش گاز، وابستگی دو طرفه ایجاد می‌کند و روسیه را به شریکی بلندمدت تبدیل می‌کند.

ج) رقابت قدرت‌های بزرگ، پنجره‌های تنفس ایران؛ جهان امروز شاهد جنگ سرد جدیدی میان بلوک‌های قدرت است. ایران می‌تواند از این رقابت‌ها برای کاهش فشارها استفاده کند که علاوه بر تقسیم توجه آمریکا زمینه فعالیت ما در سازمان‌های چندقطبی را نیز فراهم می‌کند. توضیح اینکه

در اولی، تمرکز واشنگتن بر اوکراین، تایوان و رقابت با چین، فرصتی است برای ایران تا با تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی (مانند هند، آفریقای جنوبی یا اندونزی)، وابستگی به غرب را کاهش دهد و در مورد سازمان‌های چند قطبی، عضویت فعال در گروه‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای یا بریکس، نه تنها حمایت سیاسی کشورهای عضو را جلب می‌کند، بلکه دسترسی ایران به بازارهای جدید را ممکن می‌سازد.

بنابراین، شطرنج بدون گوریل، یعنی بازی با هوشمندی، نه تقلید از حرکات حریف. هر توافق با چین، هر پروژه با روسیه، و هر گفت‌وگوی غیرمستقیم با اروپا، مهره‌ای است که موقعیت ایران را در صفحه جهانی ارتقا داده و بازی دشمن را کم اثرتر می‌کند.

تجربه بیست و هشتم؛ ترکیب آهن و اراده

در مقابل خدعه دشمن و اغواگری‌های توطئه‌محور آمریکایی‌ها چه باید کرد؟ به تحرک در عرصه روابط بین‌الملل و بهره‌مندی از دیپلماسی و تعاملات خارجی اشاره شد؛ اما کافی نیست و لازم است به موازات آن در داخل بر «قوی شدن» و استحکام قدرت درونی کشور تأکید داشت و در آن مسیر حرکت کرد. اگر بخواهیم در یک جمله هدف راهبردی آمریکا از روندها و اقدامات اخیرش نسبت به جمهوری اسلامی را بازنمایی کنیم، چیزی جز تهی کردن ظرفیت‌های استراتژیک و مؤلفه‌های قدرت بازدارندگی و قدرت ضربه متقابل ایران نیست. اهم الزامات در این باره عبارتند از:

یک- تقویت و حفظ مؤلفه‌های سخت؛ قوی بودن در مواجهه با دشمن، اول از همه به معنای ساختن دیوارهای محکم دفاعی است. رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان صنعت دفاعی، با اشاره به آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتِطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، تأکید کردند: «این پیشرفت‌های دفاعی نباید متوقف شود؛ حتی اگر به نقطه‌ای برسیم که فکر کنیم کافی است، باید بدانیم اشتباه کرده‌ایم!» این جمله کلیدی، راهبرد ایران را روشن می‌کند: ساخت موشک‌های دقیق‌تر، سامانه‌های پدافندی پیشرفته‌تر و فناوری‌های رادارگریز نباید پایان داشته باشد.

نمایشگاه‌های اخیر دفاعی نشان داد که این تلاش‌ها روی کاغذ نمانده؛ از پهپادهای شناسایی تا سامانه‌های هوشمند، هر یک در میدان واقعی آزموده شده‌اند؛ اما این قدرت سخت، تنها برای جنگ نیست؛ همان‌طور که رهبری اشاره کرده‌اند: «ثمرات این پیشرفت‌ها را در مواقع گوناگون دیده‌ایم». این دستاوردها مانند زرهی هستند که دشمن را از حمله مستقیم منصرف می‌کنند. دو- اتحاد و همبستگی ملی؛ دومین ستون قوی بودن، وحدت مردم است. دشمنان می‌دانند اگر جامعه‌ای یکپارچه باشد، شکست آن غیرممکن است. به همین دلیل، تمام تلاش خود را برای ایجاد شکاف بین اقوام، گروه‌های سیاسی یا حتی مردم و مسئولان به کار می‌گیرند. ایجاد دوقطبی در جامعه میان مردم و دولت، دولت و سایر قوا، دولت و حاکمیت، مردم با مردم بخشی از طراحی‌های دشمنان برای ضربه به ایران است. رهبر معظم انقلاب هشدار می‌دهند که آمریکا هدفش «برهم زدن انسجام ملی» است. این همبستگی فقط به معنای نبود اختلاف نیست؛ بلکه به معنای اولویت دادن «منافع ملی» بر هرگونه اختلاف سلیقه نیز هست. وقتی مردم و مسئولان پشت یک پرچم بایستند، تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی مانند موجی می‌شوند که به صخره‌های سخت برخورد می‌کنند و خُرد می‌گردند.

سه - پرهیز از حاکمیت دو گانه؛ ستون سوم قوی بودن، مدیریت هوشمندانه اختلافات است. رهبری با اشاره به خطر «دعوای بی فایده» بین مسئولان، تأکید کردند که این اختلافات نباید به «حاکمیت دو گانه» تبدیل شود. حاکمیت دو گانه یعنی نهادها یا افراد به جای هماهنگی، در جهت مخالف یکدیگر حرکت کنند. این همان نقطه ضعفی است که دشمنان منتظرند تا از آن برای ضربه زدن به سیستم مدیریت کشور استفاده کنند. برای مثال، اگر یک نهاد سیاستی را اجرا کند و نهاد دیگر همان سیاست را تضعیف کند، نتیجه آن بی ثباتی و سردرگمی است. رهبری با هوشمندی یادآور می شوند «مسئولین نباید انرژی کشور را در کشمکش های داخلی هدر دهند.» تمرکز بر اهداف مشترک، انتقاد سازنده و پرهیز از شخصی سازی اختلافات، کلید جلوگیری از این خطر است.

قوی بودن، یعنی هم زمان هم موشک هایت را دقیق تر کنی، هم مراقب باشی جامعه ات مانند نخ می محکم به هم تنیده بماند. این سه ستون - قدرت سخت، اتحاد ملی و مدیریت یکپارچه - مانند سه پایه ای هستند که ایران را در طوفان های سیاسی سرپا نگه می دارند. دشمنان می دانند تا زمانی که این سه با هم باشند، نمی توانند به آرزوهای شوم خود برسند.

تجربه بیست و نهم؛ مسئله کار آمدی

در شرایطی که دشمن با تحریم‌های حداکثری می‌خواهد اقتصاد ایران را زمین گیر کند، تنها راه نجات، کارآمدسازی اقتصادی است. این کارآمدی نه با تکیه بر مذاکره برای رفع تحریم، بلکه با تقویت زیرساخت‌های داخلی و استفاده از ظرفیت‌های مردمی ممکن می‌شود. تجربه سال‌های برجام نشان داد حتی اگر تحریم‌ها به صورت مقطعی برداشته شوند، سایه تهدید همیشه باقی است و احتمال بازگشت آن وجود دارد. در آن سال‌ها، با وجود وعده سرمایه‌گذاری خارجی، تنها ۱.۶ میلیارد دلار سرمایه جذب شد و شرکت‌های خارجی به دلیل فشار آمریکا، عملاً وارد ایران نشدند. نتیجه؟ نرخ بیکاری به ۱۲.۴ درصد رسید و اقتصاد به جای پیشرفت، در انتظار توافقی ناپایدار ماند. سال‌ها تجربه تحریم و نقض عهد مکرر از سوی آمریکا و اروپا، گریزی برای ما جز عزم ملی برای ایجاد «ایران قوی» نگذاشته است. این موضع مستلزم لحاظ اولویت‌هایی زیر است؛

اولویت اول) مردمی‌سازی اقتصاد؛ رهبر معظم انقلاب بارها تأکید کرده‌اند: «تنها راه پیشبرد کشور استفاده از توانمندی‌های بخش خصوصی است.» این جمله کلید حل معضلات اقتصادی است. ایران با وجود پیشرفت‌های چشمگیر

در فناوری‌های روز دنیا، هنوز نتوانسته این دانش را به تولید صنعتی تبدیل کند. دلیل اصلی چیست؟ سیاست‌گذاری‌های نادرست و عدم تأمین مالی. راه‌حل چیست؟ اجرای واقعی سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی که بر خصوصی‌سازی و مشارکت مردم تأکید دارد. متأسفانه، بخش خصوصی با موانعی مانند مقررات دست‌وپاگیر و نهادهای موازی دست به گریبان است. فعالان اقتصادی گلایه می‌کنند: «اگر مردم بخواهند با سرمایه یا ایده‌های‌شان وارد میدان شوند، باید از هزاران سد اداری عبور کنند!» لذا مردمی‌سازی اقتصاد، یعنی باز کردن درها به روی سرمایه و خلاقیت مردم است، نه انحصار منابع در دست نهادهای دولتی و خصولتی.

اولویت دوم) بهینه‌سازی به مثابه معجزه صرفه‌جویی و بهره‌وری؛ برنامه‌های توسعه ایران اغلب تنها ۴۰ درصد اجرا می‌شوند، اما یک راه ساده‌تر وجود دارد: به حداکثر رساندن بهره‌وری. سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه حدود ۳۲ درصد است، اما در ایران این عدد نزدیک به صفر است! این یعنی منابع موجود - از زمین و نیروی کار تا سرمایه - به درستی استفاده نمی‌شوند. برای مثال، شرکت‌های دولتی سالانه نیمی از بودجه کشور را می‌بلعند، اما عملکردشان پر از ابهام، رانت و زیان است. تنها با ۱۰ درصد کاهش هزینه‌های غیرضروری این شرکت‌ها، می‌توان ۵۵۰ هزار

میلیارد تومان در آمد ایجاد کرد؛ رقمی که کسری بودجه را نصف می‌کند. اینجاست که نقش دولت پررنگ می‌شود: نظارت بر دخل و خرج، حذف هزینه‌های بیهوده و شفاف‌سازی مالی.

اولویت سوم) نظارت، خط قرمز اقتصاد مقاومتی؛ دولت سیزدهم نشان داد تمرکز بر ظرفیت‌های داخلی و رفع موانع تولید، حتی در سایه تحریم‌ها، نتیجه می‌دهد. بهبود شاخص‌های اقتصادی و آزادسازی بخشی از دارایی‌های بلوکه‌شده، ثمره همین رویکرد بود. اما این کافی نیست. نظارت هوشمند بر مبادی ورود و خروج سرمایه، کنترل قیمت ارز و جلوگیری از فساد در گمرک و بانک‌ها، باید به اولویت تبدیل شود. رهبری هوشمندانه هشدار می‌دهند: «باید مراقب باشیم راه را خطا نرویم، راه را اشتباه نرویم، اشتباه نکنیم. اگر مراقبت کردیم، دشمن را شناختیم، روش‌های دشمن را شناختیم، سعی کردیم در حرف مان، در منطق مان، در عمل مان، در هر اقدام مان کمک به نقشه دشمن نکنیم، دشمن هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.» (۱۴۰۲/۰۶/۲۰)

اولویت چهارم) پایان بازی تحریم با کارآمدی؛ مسئله اصلی، نه مذاکره برای برداشتن تحریم، بلکه بی‌اثر کردن آن است. این هدف با سه اقدام ممکن می‌شود: ۱. تبدیل دانش به ثروت از طریق مشارکت مردم؛ ۲. بهینه‌سازی منابع و حذف هزینه‌های زائد و ۳. نظارت سختگیرانه بر عملکرد نهادها. اقتصاد

ایران زمانی شکست‌ناپذیر می‌شود که به جای تکیه بر تنفس مصنوعی مذاکره، روی پاهای خود بایستد. همان طور که رهبر معظم انقلاب فرموده‌اند: «راه ورود مردم در عرصه‌های اقتصادی باید باز شود؛ این، کشور را نیرومند می‌کند.» کارآمدی، تنها راه تبدیل تهدید به فرصت است. پس بزرگ‌ترین تجربه در مقابل بیش از چهار دهه تحریم، کارآمدی و عملکرد انقلابی است. به تعبیر رهبر معظم انقلاب، ملت و مسئولان ایرانی هر جا انقلابی عمل کردند و هر جا کارآمد ظاهر شدند، تحریم‌ها و تهدیدها و تحریف‌ها نتوانستند مانع حرکت ملت ایران به سمت قله‌ها باشند.

تجربه سی‌ام؛ صیانت از همدلی

حماسه حضور مردم در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن برای جشن و پاسداشت
چهل و ششمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، در بردارنده پیام‌های
روشنی برای همگان اعم از دوست و دشمن بوده است. اگر انقلاب اسلامی
در پیروزی‌اش، انفجار نور بود و «معجزه قرن» نامیده شد؛ بقای آن را با حفظ
تمامی آرمان‌های الهی و شعارهایش با وجود تمامی فشارها و توطئه‌ها از سوی
جبهه استکبار در ۴۶ سال گذشته، باید معجزه‌ای بزرگ‌تر از اصل انقلاب
دانست؛ چرا که بر اساس تجربه، حفظ هر چیز با ارزش، سخت‌تر و مهم‌تر از
به دست آوردن آن است. به طور قطع باید گفت، این مهم حاصل نشد، مگر با
حضور مستمر و بهنگام مردم در صحنه‌های نیاز انقلاب، همان مردمی که رهبر
کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) آنان را برتر از مردم حجاز در
زمان رسول‌الله (ص) و برتر از مردم کوفه در زمان امیرالمؤمنین علی (ع)
دانستند. مردم ایران قدر انقلاب خود را به خوبی می‌دانند و تحت هر شرایطی،
حاضر به فداکاری برای حفظ و بقای آن می‌باشند.

نکته قابل توجه در مقطع کنونی با توجه به تحولات منطقه و روی کار آمدن
مجدد ترامپ در آمریکا از یک سو، و به گوش رسیدن زرمه‌های مذاکره و
توافق با دولت ترامپ برای حل مشکلات کشور از سوی دیگر، شکل‌گیری

یک گفتمان واحد میان مردم و کارگزاران نظام در این خصوص، بر محور کلام و تدابیر رهبر حکیم انقلاب اسلامی است. حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار با فرماندهان و مسئولان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۹ بهمن ماه، با صراحت اعلام کردند که مذاکره با آمریکا به دلیل تجربه، شرافتمندانه، عاقلانه و هوشمندانه نیست. مواضع اعلامی مسئولان کشور در روزهای اخیر و پس از بیانات رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، با آنچه در روز ۲۲ بهمن از سوی مردم در قالب شعارها، سرودها، تابلوها، دست نوشته‌ها و مصاحبه‌ها مطرح شد، از ایران یک صدا و یک گفتمان را در مقابل زورگویی و عهدشکنی آمریکا، تحت عنوان گفتمان و صدای واحد «نه به مذاکره با آمریکا» رونمایی کرد. فضای گفتمانی راهپیمایی ۲۲ بهمن، با شعارهای «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل»، با سخنان صریح دکتر مسعود پزشکیان، رئیس جمهور محترم مبنی بر اینکه: «کلام و پیام رهبر انقلاب فصل الخطاب رفتارها و سیاست ماست»، پیام واحدی را به جهان مخابره کرد و تلاش‌های دشمنان را برای ایجاد دوقطبی در جامعه و دوگانگی در حاکمیت خنثی کرد. این پیام واحد و یک صدایی مردم و مسئولان عالی کشور، از فهم و بصیرت ملی حکایت دارد. بدون شک با این فهم و بصیرت ملی و حرکت پشت سر ولایت، نه تنها به کشور عزیزمان ایران

هیچ آسیبی وارد نخواهد شد، بلکه با این وحدت و همدلی، در پرتو الطاف الهی با کار و تلاش مسئولان، مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم هم مرتفع خواهد شد.

دکتر پزشکیان در سخنان خود در مراسم راهپیمایی ۲۲ بهمن ماه، با اشاره به توطئه‌ها و تحریم‌های آمریکا علیه ملت ایران، خطاب به رئیس جمهور آمریکا، سخن درست و بهنگامی را بیان داشتند؛ سخنی که بارها و بارها از سوی رهبر حکیم انقلاب اسلامی بیان شده و این سخن در واقع، همان کلام امام راحل و عظیم‌الشأن است که فرمودند: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.» بر اساس همین نگاه، رئیس جمهور گفتند: «خواب ضربه زدن به ایران را به گور خواهید برد.» اگر بخواهیم دشمنان ایران و ایرانی را، با آرزوهای‌شان راهی گور کنیم، باید از این وحدت، همدلی و یک صدایی به نمایش در آمده در مقابل دشمنان این مرز و بوم بر محور ولایت در یوم الله ۲۲ بهمن ۱۴۰۳، صیانت کرد. تنها راه برای صیانت از این یک صدایی هم، تبیین درست منطق و چرایی مذاکره نکردن با آمریکا در شرایط کنونی است. بی‌فایده بودن مذاکره مبتنی بر تجارب ممتد و متعدد گذشته (به ویژه در موضوع هسته‌ای) و حل نشدن مشکلات با مذاکره بلکه افزوده شدن بر مشکلات، منطق مذاکره نکردن در شرایط امروز است که دشمن غدار

می‌پندارد یا می‌خواهد در پرتو جنگ شناختی به مردم القا کند که ایران پس از تحولات سوریه و محور مقاومت در منطقه ضعیف شده است! این در حالی است کشور در اوج قدرت و آمادگی است. تنها با یک سؤال از حال و هوای این روزهای کشورمان می‌تواند واقعیت موضوع را نشان دهد: آیا سلسله رزمایش‌های نظامی پیوسته و همه‌جانبه تخصصی در ابعاد مختلف دفاعی و تهاجمی در سطوح سه‌گانه دریا، هوا و زمین که بیش از دو ماه است از سوی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در پیش چشم مردم و البته دشمنان در حال انجام است، حاکی از ضعف ایران است یا قدرت بازدارندگی و آمادگی ملت ایران را نمایش می‌دهد؟!

سخن پایانی

استراتژی «اول ضربه، بعد مذاکره!» دونالد ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران، تلاشی مذبوحانه برای تحمیل شرایط یک‌جانبه و تضعیف و تهی‌سازی مؤلفه‌های قدرت ایران است. این رویکرد که از دو مرحله اعمال فشار حداکثری و سپس مذاکره از موضع قدرت تشکیل شده، هدف نهایی خود را کاهش توان اقتصادی و منطقه‌ای ایران قرار داده است. در چنین شرایطی، نهی رهبر معظم انقلاب از مذاکره با آمریکا، نه تنها نشان‌دهنده هوشیاری ایشان است، بلکه تأکیدی بر ضرورت حفظ استقلال و مقاومت ایران در برابر فشارهای خارجی است.

مذاکره تنها زمانی می‌تواند مفید باشد که در شرایطی برابر و بدون تحمیل خواسته‌های یک‌جانبه صورت گیرد و این، چیزی است که با مروری بر اهم تجارب گذشته از رفتار سیاسی آمریکا در قبال دنیا به ویژه ایران نه تنها ندیده‌ایم؛ بلکه هر چه از آمریکا دیده شده جز عهدشکنی، خدعه، خیانت به تعهدات و زیرپا گذاشتن قوانین و معاهدات نبوده است. رهبر انقلاب با درک عمیق از استراتژی‌ها و تاکتیک‌های رفتاری آمریکایی‌ها، همواره بر مقاومت و حفظ استقلال ایران تأکید کرده و «ایران قوی» را تنها نسخه برون‌رفت از این طراحی‌ها می‌دانند.

مذاکره با کشوری که به دنبال تضعیف ایران و تحمیل شرایط یکجانبه است، نه تنها به حل مشکلات منجر نخواهد شد، بلکه می‌تواند به تضعیف بیشتر موقعیت ایران بینجامد. به همین دلیل، رهبر انقلاب بر حفظ مقاومت و عدم پذیرش مذاکره در شرایط تحمیلی تأکید کرده‌اند. البته طبیعی است که آمریکایی‌ها به موازات پیگیری این موضوع در کانال دیپلماتیک و صحنه روابط بین‌الملل، از طریق عملیات روانی و جنگ شناختی تغییر باورها و محاسبات مردم و مسئولان را هم در دستور کار خود در رسانه و فضای مجازی قرار داده باشند. تبیین موضوع و چرایی ممنوعیت مذاکره به صورت منطقی، متقن، مستدل و مستند به اهم این تجارب هزینه‌ساز می‌تواند صحنه نبرد نرم و شناختی را هم به نفع انقلاب و ملت ایران رقم بزند. ان شاء الله.